

حدیث دیدارها

دیدار در کربلا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب دوازدهم

حدیث دیدارها

دیدار در کربلا

سید مجتبیٰ بحرینی

سرشناسه: بحرینی، مجتبی، ۱۳۲۸
عنوان و پدیدآور: حدیث دیدارها، دیدار در کربلا / سید مجتبی
بحرینی
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.
فروست: منیر، کتاب دوازدهم.
شابک: (0) - 053 - 539 - 964 - 978
یادداشت: فیپا.
یادداشت: کتابنامه: ص ۱۰۱ - ۹۹: همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. رؤیت.
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. احادیث.
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. داستان.
رده‌بندی کنگره: ۲۷ ح ۲۶ پ / ۴ / ۲۲۴ BP
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۶۲۶۱۸



شابک ۰-۰۵۳-۰۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۰۵۳-۰ ISBN 978 - 964 - 539 - 053 - 0

حیث دیدارها، دیدار در کربلا

سید مجتبی بحرینی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروف نگاری و صفحه‌آرایی: حروفچینی مشق

طراح جلد: رز کرافیک

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۶

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: پدیده گوتنبرگ

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۷۵۲۱۸۳۶ (۰۹۳۵) (خط ۴)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک معارف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ * نشر آفاق: ۲۲۸۴۷۰۳۵

نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸ * نمایشگاه کتاب اعراف: ۲۲۲۰۸۵۲۹ * پخش آینه: ۳۳۹۳۰۴۹۶

مرکز پخش مشهد: ۷۲۶۲۵۵۶ * ۲۲۵۷۲۵۷

۹۵۰ تومان

هر چه آید به سر ما همه از دوری توست
بانگ رسوایی من نیز ز مستوری توست
این خماری که مرا بر سر سودازده است
نشأه غمزه آن نرگس مخموری توست
بلبل نطق مرا تا به دم نفخه صور
هوس زمزمه بر شاخ گل سوری^۱ توست
رو مگردان ز من تیره دل ای چشمه نور
که مرا روشنی دل ز رخ نوری توست

دیوان مفتقر ۳۵۹

۱. گل سوری: گل قرمز. (فرهنگ عمید)

أُنشُرَ لِوَاكِ يَا وَلِيَّ الثَّارِ
فَلَيْسَ لِغَيُورٍ مِنْ قَرَارِ
فَقَدْ أُزِيلَ الْحَقُّ عَنْ مَرَاتِبِهِ
وَ انْتَشَرَ الْبَاطِلُ فِي مَذَاهِبِهِ
لَمْ يَبْقَ لِلْإِسْلَامِ إِلَّا الْإِسْمُ
وَ لَا مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا الرَّسْمُ
وَ أَنْتَ بِالَّذِي أَصَابَ الْعِثْرَةَ
أَعْرَفُ فَهُوَ لَيْسَ يُخْصَى كَثْرَتُهُ

فهرست

- ۱۱ پیش گفتار
- ۱۳ نیمه شعبان کربلا.
- ۱۵ برای غیبتش می‌گیریم.
- ۱۶ امشب چه باید کرد؟
- ۱۷ دعای حضرت صادق علیه السلام برای زائران کربلا.

نخستین رواق

کربلا و نیمه شعبان

۲۱ - ۳۳

- ۲۳ عبور از غیبت صغری سخت است.
- ۲۵ زیارت نیمه شعبان در طول تاریخ.
- ۲۶ خرابی قبر شریف.
- ۲۷ شیبانی و نقل جریان نرجس خاتون.
- ۳۱ زیارت نیمه شعبان.

دومین رواق

کربلا و دیدارها

۵۸-۳۵

- ۳۸ دیدار ابو سوره در حائر امام حسین علیه السلام
- ۴۰ علی بن یحیی دست ابو سوره را می بوسد.
- ۴۱ دیدار شیخ محمد تقی فقیه عاملی.
- ۴۳ دعاهاى آن وجود مقدس در حرم امام حسین علیه السلام
- ۴۶ رب الأرض امام الارض.
- ۴۷ دیداری بعد از رمی
- ۴۹ یأس و حسرت مؤلف.
- ۵۲ دیدار و پیامی در حرم امام حسین علیه السلام
- ۵۵ کربلا در عصر ظهور

سومین رواق

شرف یابی غانمی از هند

۵۹

- ۶۱ سفر ابوسعید از کشمیر
- ۶۳ مباحثات او در بلخ
- ۶۵ گفتگوی او با حسین بن اشکیب
- ۶۷ ابوسعید اظهار اسلام می کند.
- ۶۸ کشمیری در جستجوی امام عصر علیه السلام بر می آید.
- ۶۹ غانم به قم می آید و به بغداد می رود.

- غانم به دیدار آن حضرت نایل می‌آید..... ۷۰
- نکاتی در این دیدار..... ۷۱
- پی جویی حقیقت..... ۷۲
- آنان که منطق ندارند..... ۷۳
- پشت کار داری..... ۷۴
- جدایی از رفیق نایاب..... ۷۵
- توضیح اجب مولاک..... ۷۶
- شرف‌یابی و گفتگو..... ۸۰
- کیف حالک..... ۸۲
- تاملی و حدیث نفسی..... ۸۴
- سخنی از صاحب کمالی در مراجعت از سرداب..... ۸۶
- امام علیه السلام به زبان هندی سخن می‌گوید..... ۸۹
- امام علیه السلام از آن چه واقع شده خبر می‌دهد..... ۹۲
- غزلی از مؤلف..... ۹۳
- غزلی از فیضی هندی..... ۹۴
- کتابنامه..... ۹۷

پیش‌گفتار

خدا را سپاس گزارم که توفیق نگارش دوازدهمین اثر از سلسله آثاری را که با نام حدیث و در ارتباط با دوازدهمین امام معصوم و حجّت مکتوم آغاز نمودیم، به ما ارزانی داشت که به حضور دوستان حضرتش تقدیم می‌گردد، آن هم در شرایطی بسیار حسّاس و موقعیتی کاملاً استثنایی.

عزیزانی که با نوشته‌های این کمینه در این زمینه آشنایی دارند و نوعاً همه ساله در این ایام در انتظار رسیدن اثری جدید و نوشتار تازه‌ای در استمرار مباحث کتاب‌های قبل هستند، می‌دانند که نوعاً شروع این نوشته‌ها و آغاز این آثار در ایام پر خیر و برکت نیمه‌ماه شعبان می‌باشد و چه بسا در خود شب نیمه شعبان که شب میلاد آن جان جانان است، نگارش کتاب سال بعد را آغاز می‌نمودیم؛ بدان امید که برکات این شب که تالی لیلۃ القدر است، قدری بر این آثار بگذارد و خیر و برکت این لیلۃ مبارکه این صفحات و اوراق را شامل شود و روشنی و نور این شب سراسر نور، این خطوط و سطور را زیر پوشش گیرد.

نوشتار امسال همانند بسیاری از آثار قبل در چنین شب فرخنده و

لیله مبارکی آغاز شد و از جهت زمانی چونان آثار گذشته است. ولی تفاوتی که با کتاب‌های پیشین دارد از جهت مکان است؛ زیرا این خطوط در شب نیمه شعبان حدود دو ساعت و نیم بعد از نیمه شب در حرم محترم و حایر شریف مولانا و مولی الکونین حضرت ابی عبدالله الحسین سلام الله علیه قلمی گردید و این سطور در چونان مکان مقدسی که در بعض زیارت از آن به حرم خدا تعبیر شده، سمت نگارش پیدا کرد. حرم محترمی که دستور داده‌اند دم در بایستیم و بگوییم:

الْحَرَمُ حَرَمُ اللَّهِ وَ حَرَمُ رَسُولِهِ وَ حَرَمُكَ يَا مَوْلَايَ... عَنِ إِذْنِكَ
أَدْخُلُ حَرَمَ اللَّهِ وَ حَرَمِكَ.^۱

باری، امسال توفیق رفیق شد و سعادت نصیب گردید، ولی چون عالم ماده عالم کسر و انکسار و جمع و تفریق است و نوعاً جمع کامل تحقق نمی‌پذیرد، این توفیق و سعادت با تعطیلی مجلس جشن و سرور و حفله شادی و جبور و مجمع ضیاء و نوری که بیش از بیست و پنج سال توفیق انعقادش را در مشهد مقدس داشتیم، نصیب گردید. در هر حال هرچه هست در جمع آثار اثری است از این جهت استثنایی و در گردونه نوشتارها نوشته‌ای یادمانی.

آری، شب نیمه شعبان است و کربلا. شبی که احادیث رسیده نوید مصافحه جمیع پیامبران و رسولان را به زائران قبر سیدالشهدا علیه السلام در

چنین شبی داده است^۱؛ شبی که تا کسی در چنین شبی کربلا نباشد معنای زیارت شعباتیّه را درک نمی‌کند.

از مجموع آثار رسیده استفاده می‌شود که زیارت نیمه شعبان امام حسین علیه السلام که در میان مردم آن دیار و سامان زیارت شعباتیّه خوانده می‌شود، از دیر زمان مورد اهتمام شیعه و سلف صالح بوده است و سعی داشتند در هر شرایطی که هستند و هست، در چنین شبی خود را به کربلا برسانند و به افتخار زیارت حضرتش نائل آیند. آری، نیمه شعبان کربلا دیدنی است؛ کربلا تماشایی است.

همه جانم به تماشاگه زیبایی تو

خاطرم رفته در ایام شناسایی تو^۲

کربلا در نیمه شعبان **يُذْرِكُ وَلَا يوصف** است. اگر کسی چشم ملکوتی‌اش باز باشد و بویی از زایران ملکوتی کربلا در این شب به مشام جانش برسد که حساب دیگری دارد و وضعی دگر، و اگر چونان من و امثال من، فقط دیده ملکی دارد، باز نمی‌تواند همه آن چه هست ببیند و همه آن چه را که می‌بیند بازگو نماید.

الآن که این جملات را می‌نویسم پیوسته گوشم صدای لیبک یا حسین! لیبک یا حسین! زائران را می‌شنود که فضای حرم محترم حضرتش را پر کرده است و چشمم قسمت‌های زرنگار بالای ضریح

شریفش را که دل ربایی خاصی دارد، می‌بیند و گوشه و کنار زمزمه نماز و دعا و مناجات و زیارات به گوش می‌رسد. گاهی هم فغان لیبیک یا غریب! طنین انداز می‌شود و همچنین نوای لیبیک یا مهدی! از نای دل‌ها بلند می‌گردد.

این شب و روزها که حال و هوای کربلا حال و هوای دیگری است، یک امر مایه امید و دل‌گرمی است و یک جهت موجب تأثر و ناراحتی. آن چه دل را خوش می‌کند توجه بسیاری از عالم و عامی، عالی و دانی، مرد و زن، شیخ و شاب، کبیر و صغیر به مولود امشب، فیض اقدس، وجود مقدس حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که به پا خاسته دست روی سر می‌گذارند دعای فرج می‌خوانند و برای ظهور موفورالسرورش دعا می‌کنند و پیوسته شباک ضریح منور سیدالشهداء علیه السلام به خصوص در قسمت بالاسر مبارک که محلّ اجابت دعاست، شاهد دست‌های حلقه‌زده‌ای است که با جدّ و جهد و آه و اشک اللهم عجل لولیک الفرج! اللهم عجل فرج آل محمد! می‌گویند. این امر بسیار ظاهر و آشکار و بارز و نمایان است و به راستی مایه امید است.

همین بعد از ظهر امروز در زاویه بالای سر مبارک نشسته بودم و سر به جیب غم برده و سوز و ساز و اشک و آهی داشتم. جوان عربی نزدیکم بود که پیوسته می‌خواست چیزی بگوید. سرانجام صورتش را نزدیک آورد و گفت:

هَذِهِ لَيْلَةُ الْفَرَجَةِ؛ هَذِهِ لَيْلَةُ مِيلَادِ الْحُجَّةِ، لَيْسَ تَبْكِي؟

امشب شب شادی است؛ شب خوش حالی است؛ شب میلاد

حضرت حجت علیه السلام است، چرا گریه می‌کنی؟

گفتم: اُنکی لِغَيْبَتِهِ! برای غیبت آن وجود مقدس می‌گیریم.

تا این جمله را گفتم آن چنان بی‌تاب شد که دست بر عِگال سرش زد و شروع کرد به گریه کردن و آه کشیدن و زمزمه نمودن: اُنکی لِغَيْبَتِهِ! اُنکی لِغَيْبَتِهِ! می‌گفت و می‌گریست سوز و آهی داشت. سوزاند و حالی داد و چنان شد که: بیا سوته دلان گرد هم آییم.

بگذریم. افسوس که لحظات شیرین زود می‌گذرد. باری این امر مایه سرور و خوشحالی است. ولی آن چه موجب تأثر و ناراحتی است آمیخته شدن مراسم سرور دینی و شادی مذهبی با هتک حرمت مقدسات و آلوده شدن به گناه و معاصی است که متأسفانه در نوع نقاط شیعه نشین و مملکت خودمان هم شاهد آن هستیم و در کتاب‌های قبل نمونه‌هایی آوردیم.^۱

این جا هم چنین است؛ ایتم آل محمد علیهم السلام که به معنی واقعی یتیم هستند، حتی در کنار ضریح مبارک امام حسین علیه السلام و در حرم و محترم او در شب نیمه شعبان که شب دعا و عبادت و مناجات و زیارت است، یعنی در بهترین زمان‌ها و مکان‌ها، اسماء سامیه و اذکار شریفه را با دست افشانی و پای کوبی و به گونه‌ای که مناسب مجالس لهو و لعب است و هیچ مناسبتی با شعائر دینی ندارد، می‌آورند، به طوری که به راستی احساس وحشت نمودم و مسألت عدم غضب

۱. خوب است عزیزان به آن چه در این زمینه در کتاب «حدیث بعد از میلاد»

صفحات ۹۰-۹۵ و ۱۱۵-۱۱۸ آورده‌ایم مراجعه نمایند.

داشتم. اگر خدا در برابر این اعمال و رفتار غضب نماید چه خواهد شد؟ مسؤول کیست؟ نمی دانم. دشمن آگاه و بیدار و دوست یا نا آگاه و یا ناتوان. با حفظ همه جهات و رعایت همه وظایف گویا چاره‌ای جز دعا برای فرج آن وجود مقدس باقی نمانده است.

لحظاتی در این مکان مقدس این معنی در نظر جلوه کرد که چون زیارت امام حسین علیه السلام افضل اعمال شب نیمه شعبان است، و مسلماً آن افضل خلق و حجّت حق افضل اعمال را می آورد بنابراین حضورش امشب در حرم محترم و حایر شریف جد امجدش حضرت سید الشهدا علیه السلام قطعی و مسلم به نظر می رسد.

لذا باید امشب در این حرم محترم در حضور آن پرده نشین حریم لم یزلی برای فرجش دعا کرد و ظهورش را از حق تعالی مسألت نمود. آری، شب نیمه شعبان باید دعا کرد، باید گریه کرد، باید اشک ریخت، باید **إِلَهِي عَظُمَ الْبَلَاءُ** را با سوز دل خواند.

شب نیمه شعبان باید سوخت و اشک سرد شوق و آب گرم حسرت از دیده بارید و گفت: **اللَّهُمَّ بِحَقِّ لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَ مَوْلُودِهَا وَ حُجَّتِكَ وَ مَوْعُودِهَا...^۱**

شب نیمه شعبان همه جا به خصوص کنار قبر امام حسین علیه السلام، باید زبان به همراه دل **اللَّهُمَّ عَجَّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ** بگویند و با اشک و آه و زاری و لابه ظهور منتقم خون صاحب این قبر مطهر را مسألت کند؛

۱. مصباح المتهدّد ۷۷۳ دعای شب نیمه شعبان که شرحی بر آن به نام

«سوگند به نور شب تاب» نوشته ایم.

أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا؟

می‌گویند: امشب چند میلیون زائر به کربلا آمده‌اند. اگر این چند میلیون نفر با سوز دل، شب نیمه شعبان، کنار قبر امام حسین علیه السلام ظهور مولود امشب را از خدا مسألت کنند خدا عنایت نمی‌کند؟ خدا از طول غیبت نمی‌کاهد؟ آن هم با چنین وضعی از راه دور و نزدیک، سواره و پیاده، با پاهای پر آبله و چهره‌های غبار آلود، خسته و مانده و نوعاً با همه اهل و عیال و اطفال خردسال به زیارت شعبانیه آمده‌اند. راستی دیدن بسیاری از آنان انسان را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد و به یاد دعای حضرت صادق علیه السلام در سجده در حق زایران قبر ابی‌عبدالله علیه السلام می‌افتد؛ دعایی که امید رحمت و عنایت نسبت به آن می‌رود:

وَ اغْفِرْ لِي وَ لِإِخْوَانِي وَ زُورِ قَبْرِ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا... فَارْحَمْ تِلْكَ الْوُجُوهُ الَّتِي غَيَّرَتْهَا الشَّمْسُ، وَ ارْحَمْ تِلْكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَتَقَلَّبُ عَلَى حُفْرَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام...

بارالها، مرا و برادران و دوستانم را و زایران قبر پدرم حسین بن علی صلوات الله علیهما را مشمول مغفرتت مدار...

بارالها، رحم کن بر این صورت‌هایی که آفتاب آن‌ها را دگرگون گردانده و گونه‌هایی که بر قبر ابی‌عبدالله علیه السلام نهاده شده.

آری، اگر چنین جمعی یک دل و یک صدا فریاد اللهم عجل لوليک الفرج دردهند و ظهور موفور السرور حضرتش را از خدا

مسألت نمایند مسلماً دیگر بخشایش به جوش می آید و فرمان ظهور از مصدر جلال صادر می شود.

سحر نزدیک است و طلوع فجر در پی، و کم کم باید گوش دل فراداد و صدای تلاوت سوره قدر را از مطلع الفجر آن سوره در لحظات پایانی حمل در رحم مادرش، جناب نرجس خاتون شنید.

رو به قبله پشت سر امام حسین علیه السلام هستم که این مقدمه پایان می پذیرد. پشت سر امام حسین علیه السلام جایی است که انسان به یاد لحظه ای می افتد که تیر سه شعبه زهرا گین چنان به سینه مبارک حضرت اصابت کرد که نتوانست از پیش رو درآورد و مجبور شد آن را از پشت سر بیرون آورد که ناگهان خون چون ناودان سرازیر شد.

خدایا! تو را سوگند می دهیم به این لحظه حبیبت حسین بن علی و جراحت سینه و پشت آن وجود مقدس که آسمان و چهره مبارک حضرت بر اثر آن خون رنگین شد، هر چه زودتر امر فرج نهمین فرزند معصومش، مولود امشب، مهدی آل محمد صلواتک علیه را اصلاح بفرما! و به همه ما لیاقت درک دولت حقه حضرتش را با عافیت ارزانی دار.

نازنینا رخ خوبت به دعا خواسته ام

می نمای آن رخ آراسته و می کن ناز

سر مپیچان که به رخسار تو داریم امید

رخ مپوشان که به دیدار تو داریم نیاز

در نماز همه گر زان که حضوری شرط است
بی حضور تو نشاید که گزارند نماز
مشکل این است که هر موی تو در دست دلی است
ور نه چون موی تو این کار نمی‌گشت دراز^۱

حرم محترم امام حسین علیه السلام

شب نیمه شعبان ۱۴۲۷

۱۳۸۵/۶/۱۸

سید مجتبی بحرینی

نخستین رواق

کربلا و نیمه شعبان

أشهد أنك قتلتَ و لم تَمُتْ، بل برَجاءِ حَيَاتِكَ
حَيَّتْ قُلُوبُ شِيعَتِكَ وَ بِضِيَاءِ نوركِ اهْتَدَى الطَّالِبُونَ إِلَيْكَ...

فرازی از زیارت شب نیمه شعبان

هر چند در نوشته‌های قبل وعده حدیث غیبت کبری را به دوستان داده بودیم و مناسب هم این بود که دوازدهمین اثر این سلسله مباحث با سخن از غیبت کبری آغاز گردد. ولی از این جهت که غیبت کبری همراه با غم و اندوه بسیار است و قرین درد و رنج فراوان، حرمان و فقدان دارد و محرومیت مطلق و بسته شدن باب حتی باب بابت و سفارت، لذا دل راضی نمی‌شود به این زودی از محدوده غیبت صغری قدم بیرون گذارد و از فضا و هوای آن به دیگر سرایی پرواز گیرد و بر بام غیبت کبری نشیند، هر چند آن هم همراه با تأثر و اندوه است.

تصور کنید کسی جایی ایستاده. می‌داند جای خوبی نیست. به او می‌گوییم: چرا نمی‌روی؟ می‌گوید: کجا بروم؟ هر جا بروم مشکلمش از این جا بیشتر و رنج و زحمتش فزون‌تر.

آری، غیبت همه شکل‌هایش سخت است و دشوار، ولی با همه سختی و دشواری وقتی پس آوند صغری به خود می‌گیرد سختی‌اش کمتر و تحملش آسان‌تر می‌شود. اما وقتی که قید کبری به آن ضمیمه می‌گردد. می‌گوییم: اسمش را نیاور! حرفش را نزن! غیبت آن هم غیبت

کبری؟ یا الله مددی! لذا با همه سختی و دشواری که غیبت نخستین دارد، هر چه شود بیشتر در حریم آن بمانیم و در محدوده استتار کوتاه مدت توقف نماییم و از نسیمی که گاه و بیگاه از فرا سوی پرده استتار می‌وزد، بهره بریم بهتر است؛ خطی ببینیم؛ پیامی بشنویم؛ به حضور سفیری راه یابیم و با مرتبگی مرتبط شویم چه بهتر!

به همین جهت خوش نداریم به این زودی از گردونه غیبت صغری قدم بیرون گذاریم. تا جایی که ممکن است می‌مانیم و با همه سختی‌هایش می‌سازیم؛ چون غیبت کبری سخت‌تر است و دشوارتر. این نوشتار به دنبال دو نوشته سال قبل که پیوند با مکتوبات و توقیعات آن کتاب الله الناطق بود، در ارتباط با دیدارهایی است که در دوران شصت و نه ساله غیبت صغری روی داده و جمعی توفیق شرف‌یابی به حضور آن حضرت را یافته‌اند و سعادت تشرّف به محضر باهر النورشان گردیده است. به خصوص که این امر - دیدار و تشرّف - در این دوران به خاطر نیازی که بیشتر احساس می‌شده و سایر مصالحی که در میان بوده، بیشتر روی داده است؛ چون غیبت صغری همسایه حضور بوده و هم جوار با دست‌رسی به حجّت. لذا تشرّف به محضر حجّت و لقاء و دیدار آن وجود مقدّس زیادتر اتفاق افتاده است.

قسمتی از شرف‌یابی‌ها را که در دوران پنج سال کودکی حضرت در زمان حیات پدر بزرگوارش روی داده، در نوشته‌های قبل آوردیم.^۱

۱. خوب است عزیزان دیگر بار به «حدیث بعد از میلاد» و «حدیث پنج سال

آن چنان که تشرّفات مرتبط با سفرای دربار ولایت مدار را نیز در آثار گذشته پی گرفتیم.^۱

این نوشتار و نوشته بعد از شاء الله بیان گر قسمتی از دیدارها در عصر غیبت صغری است که در آثار قبل نیامده و حاوی نکات ارزنده و آموزنده بسیار در ابعاد مختلف می باشد. قبل از شروع به اصل بحث و ورود در آن بهشت دل ربا و جنت روح افزا از این جهت که کربلا بودیم و نیمه شعبان بود قسمت نخست این نوشتار و رواق اول این خجسته اثر را به آن روضه رضوان و باغ دلگشا، یعنی نیمه شعبان کربلا اختصاص می دهیم.

از مجموع آثار رسیده استفاده می شود از دیر زمان زیارت امام حسین علیه السلام در نیمه شعبان میان دوستان و شیعیان متداول بوده و هر کس توانی داشته سعی و کوشش خود را برای درک زیارت شعباتیّه مبذول می داشته. تا آن جا که حتی کنیزان دستگاه خلافت هم با این که از جهت سیره و روش ممدوح نبودند، ولی در سایه محبت قلبی و علاقه درونی که به حضرتش داشتند، با همه سختی ها اقدام به این مهم می نمودند.

نقل کرده اند از اموری که موجب شد متوکل مخذول دستور دهد قبر شریف و مرقد مقدّس امام حسین علیه السلام را خراب کنند و آثار آن را

کودکی» مراجعه نمایند.

۱. در این زمینه به «حدیث دو سفیر» و «حدیث سرداب» و «حدیث سفیران» و «حدیث آخرین سفیر» مراجعه شود.

از میان ببرند، همین بود که خواستار کنیزی شد. حضور آن کنیز نزد او با تأخیر انجام گرفت و چون سبب پرسید آن کنیز گفت: با خاتون خود به حج رفته بودیم. متوکل گفت: مگر مسلمانان در ماه شعبان حج می‌گزارند؟ آن کنیز گفت: به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفته بودیم. متوکل که این مطلب را شنید، در غضب شد؛ خاتون او را به زندان افکند و اموال او را قبض نمود و مردمان را از زیارت قبر امام حسین علیه السلام منع کرد و منادی ندا داد: بعد از سه روز هر کس به زیارت رود به زندان محکوم می‌شود. و مأموران بسیار در اطراف کربلا نهاد تا هر کس به زیارت حضرت برود او را گرفته نزد وی برند و سپس دیزج را که سابقاً یهودی بود، مأموران از بین بردن آثار قبر شریف نمود.^۱

و چه بسا جریانی را هم که شیخ طوسی رحمته الله نقل نموده با خصوصیات که آورده مرتبط با زیارت نیمه شعبان باشد هر چند تصریح نشده است.

در سال ۲۴۷ به متوکل خبر رسید که جمعی از اهالی سواد و کوفه برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام به کربلا می‌روند و جمعیت بسیاری با شور و اشتیاق زیارت در آن جا جمع می‌شوند - و بازار بزرگی به پا می‌کنند - لذا یکی از سرهنگان خود را با فوج لشکری فرستاد و منادی ندا در داد: هر کس به زیارت رود خون و مال او هدر باشد.^۲

۱. اقتباس از قمقام زخار ۷۶/۲.

۲. امالی شیخ طوسی ۴۸۹ مجلس ۱۱ حدیث ۱۰۲، بحار الانوار ۳۹۷/۴۵.

همچنین ماجرای دل نشین انتقال والده ماجده مولود نیمه شعبان، نرجس خاتون به بیت الشرف حضرت هادی علیه السلام و بعد به شبستان امام یازدهم علیه السلام و فراهم آمدن مقدمات ولادت آن وجود مقدس که در کتاب‌های حدیثی و تاریخی آمده، سوغاتی سفر زیارت کربلاست که محتملاً زیارت شعباتیّه بوده؛ زیارت کربلایی که با زیارت کاظمین یافته پیوند است.

تفصیل جریان را در کتاب «حدیث قبل از میلاد» آورده‌ایم عزیزان مراجعه می‌نمایند.^۱ ولی آن چه مربوط به بحث فعلی ماست این است که مرحوم طبری امامی در دلایل الامامه چنین آورده است:

مفضل بن محمد بن عبدالله مطلب شیبانی در سال ۳۸۵ برای من نقل نمود که محمد بن یحیی ذهبی شیبانی به من گفت: در سال ۲۸۶ به کربلا مشرف شدم و به افتخار عتبه بوسی و زیارت تربت پاک پسر غریب رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت سید الشهداء علیه السلام نایل آمدم. و از آن جا به بغداد رفته و برای زیارت مرقد حضرت کاظم و حضرت جواد علیه السلام به طرف مقابر قریش - کاظمین - رهسپار گشتم. هوا گرم بود و آسمان داغ و همانند آتش حرارت زبانه می‌کشید. چون به مشهد حضرت کاظم علیه السلام رسیدم از تربت پاک و مزار تابناک حضرتش نسیم رحمت به مشام جانم رسید و خود را در بوستانی مملو از غنچه‌های لطف و گل‌های مغفرت می‌دیدم. با چشمی اشکبار و دلی سوزان همراه با آه و فغان خود

را بر مرقد شریفش افکندم در حالی که آب دیده‌ام مانع دیدار بود. چون اشکم ایستاد و ناله‌ام خاموش شد چشم گشودم و نزدیک خود پیرمرد کمرخمیده‌ای را دیدم که شانه‌هایش چون دو کمان می‌نمود. بر پیشانی و کف دست‌هایش آثار پینه به جا بود و به دیگری - که سن کمتری داشت و جوان می‌نمود - می‌گفت: ای برادر زاده، سوگند می‌خورم که هر آینه عمویت به شرافتی بس بزرگ نایل آمده در سایه آن چه آن دو سید و آقای بزرگوار از غوامض مهمه غیب و مطالب گران قدر علمی بر او بار نموده‌اند؛ حقایقی که جز چونان سلمانی تاب تحملش را ندارد. عمویت روزگارش کامل شده و عمرش سرآمده و کسی از اهل ولایت را نمی‌یابد که اسرارش را با او بگوید.

من با خود گفتم: ای نفس، تو پیوسته زحمت و مشقت بر خود هموار می‌نمودی و با مرکب به این طرف و آن طرف برای طلب علم می‌رفتی. حالیا آن چه از این پیرمرد شنیدی دلالت بر علم بسیار و آگاهی سرشار او دارد - از فرصت استفاده کن - لذا به او گفتم: ای پیرمرد، آن دو آقای که از آنان یاد کردی، کیانند؟
گفت: آن دو ستاره‌ای که در سرمن‌رای افول نمودند.

به او گفتم: به ولایت و دوستی و به جایگاه بلند آن دو آقا در امامت و وراثت سوگند که من جویای علم آنان و طالب آثارشان می‌باشم. و قسم‌های مؤکد یاد نمودم که حافظ اسرارشان خواهم بود.

آن پیرمرد که این حرف‌ها را از من شنید، گفت: اگر راست

می‌گویی آن چه از آثار آنان داری حاضر نما و بر من عرضه دار .
وقتی نوشته‌های حدیثی خود را بر او عرضه داشتیم و آن‌ها را دید
و به صدق گفتار من اطمینان پیدا کرد، گفت: آری، من بشیر بن
سلیمان نخاس هستم و از فرزندان ابو ایوب خالد بن زید انصاری
می‌باشم و از چاکران و موالیان حضرت ابی الحسن الهادی و
ابی‌محمد العسکری علیه‌السلام و از همسایگانش بوده‌ام - سپس
جریان احضار حضرت هادی علیه‌السلام و نوشتن نامه برای نرجس
خاتون را تا آخر برای من نقل نمود.^۱

لازم به تذکر است که ناقل این جریان از بشیر بن سلیمان در
کمال الدین مرحوم صدوق محمد بن بحر شیبانی^۲ و در غیبت شیخ
طوسی رحمته‌الله محمد بن بحر بن سهل الشیبانی الرهنی^۳ آمده و مرحوم
مجلسی در بحار الانوار از کمال الدین محمد بن یحیی شیبانی^۴ آورده
است، آن گونه که در دلائل الامامة مرحوم طبری امامی هم محمد بن
یحیی ذهبی شیبانی ذکر شده و آوردیم. در نقلی هم لقب او دهنی آمده
است.^۵ ظاهراً همه این اسماء و القاب بیان‌گر یک شخص است که به
واسطه تصحیفات در نوشتار چنین اختلافی پدید آمده.

۱. دلائل الامامة ۲۶۲.

۲. کمال الدین ۴۱۷ باب ۴۱ حدیث ۱.

۳. غیبت شیخ طوسی ۱۲۴. ۴. بحار الانوار ۱۰/۵۱.

۵. بحار الانوار ۳۰۸/۶۰.

او از متکلمین امامیه است و نزدیک به پانصد کتاب تصنیف نموده و از مجموعه نقل‌ها حسن حالش استفاده می‌شود و اتهامش به غلو بی وجه است.^۱

و منشأ اتهام او به غلو نقل روایاتی است که امروز جزء ضروریات امامیه به حساب می‌آید و تضعیف ابن غضائری نسبت به او بر این اساس وجهی ندارد. اهل نرماشیر کرمان بوده و اکثر کتاب‌هایش در خراسان موجود بوده که از جمله آن‌ها کتاب الفرق بین الآل و الأمة و کتاب القلائد که ظاهراً کتاب فقهی مفضلی است در مسائل خلاف و وفاق.^۲

باری، کربلا مجمع خیرات است و منشأ برکات و پیوسته در طول تاریخ جمع بسیاری در سایه زیارت کربلا و تشرّف به صحن و سرای ابی عبدالله علیه السلام به کمالاتی نایل آمده‌اند، که چه بسا بیش و کم دیده و شنیده باشیم و یا خود به آن رسیده باشیم. چرا چنین نباشد خاکی که آغشته به خون خداست؟! لذا حتی خوش بوتر از تراب دیار حضرت ابوتراب و خاک نجف اشرف است بنابر آن چه از معصوم علیه السلام نقل شده.^۳

امید است خداوند به زودی با عافیت و معرفت زیارت حضرت

۱. مستدرکات علم الرجال ۴۷۷/۶.

۲. تنقیح المقال ۸۶/۲.

۳. انوار الشهادة فی مصائب عترة الطاهرة ۱۴۹.

ابی عبدالله الحسین علیه السلام را به خصوص در نیمه شعبان نصیب و روزی همه ما بگرداند و در آن حایر شریف و حرم محترم و تحت آن قبه سامیه، زیارتی که از حضرت صادق علیه السلام برای نیمه شعبان نقل شده بخوانیم و عرض کنیم:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ
الزَّكِيُّ، أُوَدِّعُكَ شَهَادَةً مِنِّي لَكَ تُقَرِّبُنِي إِلَيْكَ فِي يَوْمِ
شَفَاعَتِكَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ وَ لَمْ تَمُتْ، بَلْ بِرَجَاءِ حَيَاتِكَ حَيِّثُ
قُلُوبُ شِيعَتِكَ، وَ بِضِيَاءِ نَوْرِكَ اهْتَدَى الطَّالِبُونَ إِلَيْكَ، وَ أَشْهَدُ
أَنَّكَ نَوْرُ اللَّهِ الَّذِي لَمْ يُطْفَأْ وَ لَا يُطْفَأُ أَبَدًا، وَ أَنَّكَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي
لَمْ يَهْلِكْ وَ لَا يُهْلِكُ أَبَدًا.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ هَذِهِ التُّرْبَةَ تُرَابُكَ وَ هَذَا الْحَرَمَ حَرَمُكَ وَ هَذَا
الْمَضْرَعُ مَضْرَعُ بَدَنِكَ. لَا ذَلِيلَ وَ اللَّهُ مُعِزُّكَ وَ لَا مَغْلُوبَ وَ اللَّهُ
نَاصِرُكَ.

هَذِهِ شَهَادَةٌ لِي عِنْدَكَ إِلَى يَوْمِ قَبْضِ رُوحِي بِحَضْرَتِكَ وَ
السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.^۱

حمد و سپاس مخصوص خدای علی عظیم است، و سلام بر تو ای بنده صالح پاک و عبد شایسته مُزکّی. در نزد تو این شهادت را به ودیعه می‌گذارم که در روز شفاعت تو، موجبات تقریبم را نزد تو فراهم آورد. گواهی می‌دهم که همانا تو کشته شدی ولی

۱. البلد الأمين ۲۸۴، مفاتیح الجنان، زیارات مخصوصه امام حسین علیه السلام.

نمرده‌ای بلکه در سایه امید حیات تو دل‌های شیعیانت زنده است
و به فروغ نور تو جویندگانت به تو رهنمونند.

و شهادت می‌دهم که همانا تو نور خدایی؛ آن نوری که خاموش
نشده و هرگز خاموش نشود. و هر آینه تو وجه الّلهی؛ آن وجهی
که نابود نشده و هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت. و گواهم که همانا
این تربت تربت توست و این حرم حرم توست و این مَصْرَع و
مقتل جای به خاک افتادن توست.

به خدا سوگند، خواری نبیند آن کس که تو را عزیز دارد و مغلوب
نگردد کسی که تو را یاری نماید، این شهادت و گواهی من است
نزد تو تا روزی که روحم در محضر تو قبض شود. و سلام و
رحمت و برکات خداوند بر تو باد.

این زیارت شریفه که از ذخایر زیارات است حاوی نکات ارزنده
بسیار در ابعاد مختلف است که نیاز به شرح و توضیح دارد، بماند برای
مجالس مناسب.

ولی آن چه برای این کمینه بسیار جلوه می‌نماید و مایه امید و
نوید است جمله پایانی زیارت است که معلوم می‌شود ارواح شیعیان و
دوستان، چاکران و زائران حضرت سیدالشهدا علیه السلام با حضور آن
حضرت و در محضر شریفش قبض می‌گردد.

در آن لحظه حسّاس و ساعت بی‌کسی و تنهایی و روز سخت و
دشوار - به شرحی که در کتاب «با پسرم در سكرات مرگ»^۱ آورده‌ایم -

۱. نخستین اثر نویسنده از مجموعه جهان دیگر که به سبک گفت و شنود به

آن وجود مقدّس در کنار آنان حضور دارد. مرگی که طلیعه‌اش با حضور حضرت ابی‌عبدالله الحسین مولانا و مولی‌الکونین علیه‌السلام همراه باشد، مرگ نیست، بلکه حقیقت حیات و زندگی است.

روز مرگم نفسی وعده دیدار بده

وانگهی تا به لحد فارغ و آزاد ببری^۱

مسائل مربوط به لحظات پایانی زندگی از ابعاد گوناگون پرداخته است.

۱. دیوان حافظ از غزل ۲۲۱.

دومین رواق

کربلا و دیدارها

گفتیم: کربلا مجمع خیرات است و منشأ برکات. از جمله خیرات و برکاتی که در کربلا و صحن و سرا و رواق و حرم و تحت قبه و حایر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مکرر در مکرر ظهور و بروز پیدا کرده و این رواق را به همین منظور گشوده‌ایم، شرف‌یابی به محضر باهر النور امام عصر علیه السلام و دیدار آن جان‌جانان برای جمعی از ارباب کمال و معرفت بوده است.

در طول تاریخ غیبت صغری و غیبت کبری بسیاری از دل‌سوختگان وادی هجران و تشنه کامان بادیۀ فراق در کنار قبر جدّ مظلومش حضرت سیدالشهدا علیه السلام در حالی که آن وجود مقدّس به زیارت قبر نیای شهیدش آمده، به فیض زیارتش رسیده‌اند. امید است این دیدارها را به ترتیب در ضمن نوشته‌های بعدی بیاوریم.

از این جهت که این نوشتار خالی از نمونه و عاری از گواه نباشد، چند جریان را می‌آوریم. امید است برای همه عزیزان مفید و سودمند باشد.

نخست تشرّفی است که ظاهراً در طول غیبت صغری که محور این دفتر است، روی داده؛ زیرا آن را مرحوم شیخ طوسی از احمد بن علی رازی که شرح حالش را قبلاً آوردیم، با دو واسطه نقل نموده و او

این جریان را از احمد بن ابی سوره آورده و احمد آن را از جمعی در مورد پدرش ابی سوره شنیده و نقل کرده است. صاحب تشرّف ابی سوره است و نتیجه و ساطت این افراد در نقل، بیش از صد و پنجاه سال فاصله میان زمان نقل و وقوع جریان است که چه بسا با اواسط زمان غیبت صغری قابل تطبیق باشد. در هر حال جریانی است که می تواند شاهد عرض ما باشد و دیدار و لقایی است که در کنار قبر امام حسین علیه السلام محقق شده است.

احمد بن ابی سوره گوید: این حکایت را افراد متعددی از پدرم ابی سوره که نامش محمد بن عبدالله التمیمی است و زیدی مرام بوده، برای من نقل نمودند که گفت: من به خیر^۱ رفتم. وقتی به آن جا رسیدم جوانی حسن الوجه زیبا صورت را دیدم که در آن جا نماز می خواند. سپس وداع نمود من هم وداع کردم و بیرون آمدیم و به مشرعه و کنار آب رفتیم. به من فرمود: ای ابا سوره کجا می خواهی بروی؟ گفتم: کوفه. فرمود: با چه کسی؟ گفتم: با مردم. فرمود: با هم می رویم. گفتم: چه کسی با ما همراه است؟ فرمود: هیچ کس را نمی خواهیم. در این میان از حال من جويا شد و من از ضیق و تنگدستی خودم و عیالم به او خبر دادم.

۱. خیر منقوص حایر است (معجم البلدان ۳۲۸/۲) و حایر قبر حسین بن علی علیه السلام است و جمع بسته نمی شود؛ زیرا موضع قبر حسین بن علی علیه السلام است - و یک محل بیشتر نیست تا جمع بسته شود. (معجم البلدان ۲۰۸/۲)

پیوسته با هم می‌رفتیم تا وقت سحر به نواویس^۱ رسیدیم. نشستیم. با دست مبارکش مقداری زمین را حفر نمود. آبی بیرون آمد. وضو گرفت. سیزده رکعت نماز خواند. - ظاهراً یازده رکعت نافله شب و شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح بوده - سپس به من فرمود: برو نزد ابی‌الحسن علی بن یحیی و به او سلام

۱. الناووس، جمع نواویس، سنگی تراشیده که روی آن مرده می‌گذارند. تابوت سنگی، گورستان مسیحیان. (الرائد ۱۷۱۲)

فی الحدیث: إِنَّ النَّوَّائِيسَ شَكَتْ إِلَى اللَّهِ شِدَّةَ حَرِّهَا. فَقَالَ لَهَا تَعَالَى: أَشْكُنِي، فَإِنَّ مَوَاضِعَ الْقَضَاةِ أَشَدُّ حَرًّا مِنْكَ. النَّوَّائِيسَ مَوْضِعٌ فِي جَهَنَّمَ.

و فی المغرب: إِنَّ النَّوَّائِيسَ عَلَى فَاعُولٍ مَقْبَرَةُ النَّصَارِيِّ (مجمع البحرین ۴/۱۲۰) در کتب بلدان نام دو ناووس یکی ناووس ظبیه، موضعی نزدیک همدان، و دیگری ناووسه از دیه‌های هیت از نواحی بغداد بالای شهر انبار بوده است. (فرهنگ فرق اسلامی ۴۳۶)

ولی ظاهراً هیچ کدام از آن دو با آن چه در این نقل آمده مطابقت ندارد. بلکه این نواویس همان نواویسی است که در خطبه روز ترویة امام حسین علیه السلام آمده «كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعَهَا غُسْلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَّائِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ (اللّهوف علی قتلی الطفوف ۱۲۶)

محدّث قمی در توضیح آن گوید: نواویس گورستان نصاری است و شنیده‌ایم که این گورستان در آنجا واقع بوده است که اکنون مزار حر بن یزید ریاحی است در شمال غربی شهر (دمع السجوم در ترجمه نفس المهموم ۸۱)

و در تراث کربلا ص ۱۹ موضعی نزدیک نینوی معرفی شده است (اللّهوف ۱۲۶ پاورقی)

برسان و بگو: آن مرد - وجود مقدس امام عصر علیه السلام - به تو می‌گوید: از هفتصد دیناری که در فلان محل دفن کرده‌ای، صد دینار به ابی‌سوره بده. من هم همان وقت در خانه او رفتم. در کویدم. کنیز گفت: کیست؟ گفتم: به ابی‌الحسن بگو ابوسوره است. صدایش را شنیدم که می‌گفت: مرا به ابوسوره چه کار است؟ - مرد زیدی در این وقت و ساعت با من چه کار دارد؟ - سپس بیرون آمد. سلام کردم و جریان را به او گفتم. داخل خانه شد. صد دینار برای من آورد. آن را گرفتم. سپس به من گفت: صَافِحَةٌ؟ آیا با او - شخصی که دیدار نمودی و این پیام را از او برای من آوردی - مصافحه نمودی؟ گفتم: آری. دست مرا گرفت و بر دیده خود نهاد و بر صورت خود کشید - و چهره و چشمان خود را به وسیله دست من که به آن ید الله الباسطة بالرحمة رسیده بود، متبرک ساخت.^۱

در نقلی دیگر چنین آمده که ابوسوره بعد از این که حضرت او را سراغ علی بن یحیی برای گرفتن مال فرستادند عرض کرد:

وَمَنْ أَنْتَ؟ شما که هستید؟ فرمود: أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ. دیگر بار گفت: اگر از من قبول نکرد و علامت و نشانی بیشتری طلب کرد چه کنم؟ حضرت فرمود: أَنَا وَرَاك، من پشت سرت هستم.^۲

نمی‌دانم در حاشیه این دیدار چه بنویسم؟! معلوم می‌شود وجود

۲. غیبت شیخ طوسی ۱۶۳.

۱. غیبت شیخ طوسی ۱۶۳.

مقدّسش کربلا می آید و در حایر شریف جدّش امام حسین علیه السلام نماز و زیارت دارد و لطف و مرحمتش حتی ابوسوره زیدی را هم زیر پوشش می گیرد و کرامات و اعجازش در بردن نام ابوسوره و در اخبار غیبی از مال پنهان کرده علی بن یحیی و دیگر خصوصیات ظهور و بروز پیدا می کند. و سرانجام باید غبطة علی بن یحیی را بخوریم که او لا اقل به افتخار بر صورت و دیده نهادن آن دستی که با یدالله مصافحه کرده، نایل می شود. ما از این هم محرومیم.

دومین جریان را از شیخ محمد تقی فقیه عاملی که از بزرگان علمای شیعه در منطقه لبنان است، می آوریم. وی می گوید:

در سال ۱۳۸۸ قمری - حدود ۴۰ سال قبل - در شب نیمه شعبان در حرم امام حسین علیه السلام بودم. و عادتیم این بود که نماز مغرب و عشاء را در رواق بالاسر مبارک می خواندم و سپس به دعا و زیارت می پرداختم. ولی آن شب احساس کردم اقبالی به دعا و زیارت ندارم. لذا پس از خواندن ادعیه مختصری تصمیم گرفتم بیرون روم تا دگری از آن مکان بهره برد. برخاستم نزدیک بالاسر مبارک برای دعا آمدم و ازدحام جمعیت مرا این طرف و آن طرف می برد. در این میان نزدیک خودم سیدی را دیدم که رو به قبله ایستاده و حدود دو متر بیشتر با من فاصله ندارد و لباس و عمامه سیاه بر تن و سر دارد، اما نه شبیه عمامه علما و نه همانند عمامه سادات عراق است و گویا از زیر عمامه هم چیزی بر گوش هایش آویخته بود. دقت کردم دیدم رو به قبله مشغول

دعاست و مقدار کمی با ضریح فاصله دارد که بیش از دو نفر نیست؛ یکی کنار ضریح بایستد و یکی هم عبور کند. ولی او همان جا ایستاده بدون این که به قدر سر مویی حرکت کند و در حالی که جمعیت بسیاری از اطراف او عبور می‌کنند هیچ تماسی با او ندارند. با خود فکر کردم به خاطر کمال جسم و هیبت، مردم حریم او را حفظ می‌کنند. پیوسته او را نگاه می‌کردم که یک مرتبه نگاهی کامل با تبسمی روشن به من افکند که من نگاهم را از او برداشتم و هیبت او مانع بود به او بنگرم، در حالی که با بزرگان بسیاری ملاقات و دیدار داشته‌ام و آنان هیبت مرا حفظ می‌کردند. دیگر بار به او نگاه کردم و منتظر بودم دعایش تمام شود که برای مرتبه دوم با تبسمی که دندان‌هایش نمایان شد به من نگاه کرد. دندان‌ها بسیار زیبا بود. پس از آن پیوسته زیر چشمی او را نگاه می‌کردم و می‌دیدم پیوسته به زائران نگاه می‌کند و حالت بهجت و شادی دارد؛ گویا زائران رعایای او هستند.

همین طور بدون این که سر مویی از جایی که ایستاده حرکت کند یا کسی او را به حرکت آورد دست‌ها را به طرف آسمان بالا برده و نزدیک هم قرار داده بدون این که به یکدیگر بچسباند و قدری از صورتش پایین‌تر گرفته و دعا می‌کند. گوش دادم دیدم پیوسته برای اهل ایمان دعا دارد.

صدایش واضح و بلیغ و زبانش طلق و فصیح و صدایش بلند و جهوری به گونه‌ای که همه آنان که اطرافش بودند، می‌توانستند

بشنوند. عبارات دعایش با سجع و قافیه و تکرار جملاتی پس از فقراتی بود که مشتمل بر ثناء حق بود. مقداری توقف می‌کرد به طرف راست توجه می‌نمود فصلی دگر از دعا می‌گشود. به طرف چپ عنایت می‌نمود هم چنان پیوسته برای اهل ایمان دعا می‌کرد. و حدود ثلث ساعت که آن جا بودم و توجه داشتم فقط برای مؤمنین دعا می‌کرد و هیچ برای خودش دعا ننمود و از جمله دعاهایش این بود:

اللَّهُمَّ أَحْمِ حَوَزَتَهُمْ وَ سَدِّدْ خَطَوَاتَهُمْ وَ شَدِّدْ صَوْلَاتَهُمْ، إِنَّكَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ.

صورتش را مقداری به طرف چپ برمی‌گرداند و می‌گفت:
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ.
نظیر این جملات می‌گفت و به جمله آنک ارحم الراحمین ختم می‌کرد.

باز به طرف دگر توجه می‌کرد و می‌گفت:
اللَّهُمَّ شَافِ مَرْضَاهُمْ، اللَّهُمَّ عَافِ مُبْتَلَاهُمْ وَ نَظِيرِ این کلمات، و با جمله اللَّهُمَّ إِنَّكَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ تمام می‌کرد.

و از جمله دعاهای او که در هیچ کتابی ندیده‌ام و در ذهنم مانده این بود که می‌گفت: اللَّهُمَّ سَوِّدْهُمْ، اللَّهُمَّ أَيْدِهِمْ، اللَّهُمَّ سَدِّدْهُمْ - و امثال این‌ها و با جمله إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تمام می‌کرد. ابتدا این جمله را که شنیدم نامفهوم جلوه می‌کرد ولی بعد که به معنایش توجه کردم فهمیدم از سیادت و آقای و سؤدد و بزرگواری گرفته شده است و مقصود این است که اهل ایمان آقا

و بزرگ باشند. وقتی به این معنی توجه کردم بسیار در نظرم بزرگ جلوه کرد و با خود گفتم: سیدی از سادات عرب برای اهل ایمان با الحاح این چنین دعا می‌کند و حاجات آنان را از خدا می‌خواهد و من ادعای نیابت از حضرت صاحب الزمان و ولایت بر اهل ایمان دارم آن گونه که این اعرابی اهتمام به شؤون مؤمنین دارد، ندارم.

سپس شروع کردم همانند دعا‌های او برای اهل ایمان دعا نمودن. پس از مدتی که هنوز مشغول دعا بود از در قبله بیرون آمدم و در صحن مبارک تنها نشستم و پیوسته مغموم و مهموم بودم و خودم را کوچک می‌دیدم و آن شخصی که در حرم مطهر دیده بودم در نظرم بس بزرگ جلوه می‌کرد و صورتش در ذهنم بود و هر چه می‌خواستم برای او شبیه و نظیری بیابم نمی‌یافتم. تصادفاً در این مدت بر خلاف عادت هیچ کس به سراغ من نیامد و من در افکار خودم مستغرق بودم و پیوسته بزرگی و بزرگواری او در نظرم پیشتر می‌شد و احساس می‌کردم او را دوست دارم و به او علاقه‌مند هستم و با خود می‌گفتم: جا دارد انسان نفس نفیس و هر شیء نفیس و گران بهایی را فدای چنین انسان نمونه و بی‌مانندی بنماید. بلکه شایسته است چون منی جانم را فدایش کنم.

نشسته بودم تنها و با خودم بدون توجه این مطالب را حدیث نفس می‌کردم؛ مطالبی که قبل از آن و نه تا به حال که حدود بیست و دو سال از جریان می‌گذرد و سال هزار و چهارصد

قمری است به ذهنم خطور نکرده است.

باری از صحن شریف بیرون رفتم، ولی صورت آن شخص از دلم بیرون نمی‌رفت و معتقد شدم کسی را که دیدم از اولیاء الله بوده که خدا او را برای توجّه دادن من به خدمت به دین و اهتمام به امور مؤمنین فرستاده بود که در آلام و مشکلات اهل ایمان شریک باشم. و پیوسته در فکر آن شخص بودم. قوّت، قدرت، فتوّت و جوانمردی‌اش در نهایت و آخرین حد بود. عمرش به چهل نرسیده بود و بدین جهت هیبت و بیم او مرا فراگرفت.

محاسن پر پشت سیاهش که از جهت طول از حدود صورتش نمی‌گذشت، تناسب چهره کشیده‌اش با بدنش، دندان‌های زیبا و آشکارش، شارب‌های کم مویش، ابروان مشکمی‌اش که تقریباً حالت پیوسته داشت، موهای عارض و گونه‌اش که از حدود صورتش نمی‌گذشت.

تصویر ابروان سیاه، استواری و موزون بودن مارن و طول بینی‌اش، و تناسب اجزا با پیکرش، و رنگ چهره‌اش که نه می‌توانم گندم گون توصیف کنم نه سفید - میان سفیدی و گندم گونی - و عریض و پهن بودن دو منکب و شانهاش، این‌ها خصوصیات است که در خاطرمان مانده است. این نشانه‌ها را پیوسته در فرصت‌های مناسب می‌گویم و می‌نویسم بدین امید که کسی از آن بهره‌مند شود.

با شخصی که آگاهی به علوم غریبه داشت و با ارواح سر و سزی، صحبت کردم. پاسخی که داد این بود: هو ریّنا، او ربّ ما است.

ابتداءً گمان کردم درست نمی‌گوید. بعد متوجه شدم که مقصودش این است که او صاحب ما بوده؛ زیرا رب در لغت به معنی صاحب می‌آید.^۱

نگارنده بر این باور است که با توجه به آیه شریفه ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ می‌توان گفت که پاسخ کاملاً صحیحی بوده؛ زیرا رب در این آیه مبارکه به امام علیه السلام تفسیر شده است. مرحوم لاهیجی گوید:

از احادیث ائمه اطهار سلام الله علیهم چنین ظاهر می‌شود که تفسیر آیه چنین است که: روشن گردد عرصه زمین دنیا در وقت قیام قائم آل محمد صلوات الله علیه به نور امام زمین و زمان که آن قائم آل محمد است صلوات الله علیه.

علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمودند: رَبُّ الْأَرْضِ إِمَامُ الْأَرْضِ، چون قیام قائم علیه السلام قرب به قیام قیامت است پس ربط این آیه با سابق و لاحق آن که در بیان احوال قیامت است ظاهر و بین مانند نور آفتاب است.^۲

شیخ محمد تقی فقیه عاملی در دنباله کلامش چنین آورده است:

در شوال ۱۴۰۸ قمری حاج شحادی دایخ از شهر جویا به دیدار ما آمد در حاریص، و صحبت از حج به میان آمد. گفت: در فلان سال من حج مشرف بودم و بعد از اتمام رمی فریاد زنی هندی یا

ایرانی را شنیدم. دیدم دارد بر زمین می‌افتد که اگر افتاده بود زیر پاها از ازدحام می‌مرد. با شتاب او را و دیگری را نجات دادم و او را کمک کردم تا رمی خود را انجام داد و از ازدحام جمعیت او را به سلامت بیرون بردم. ناگهان دیدم جوانی دستش را بر دوش من گذارد و گفت:

أَحْسَنْتَ وَ نِعْمَ الْعَمَلُ، وَ هَتَّائِي. بارک الله، احسنت، خوب کاری کردی، و به من تهنیت گفت.

به او گفتم: آن جوان را توصیف کن. وقتی وصف قامت و محاسن و دهانش را نمود دیدم اوصافش خیلی نزدیک به آن شخصی است که من در حرم امام حسین علیه السلام دیدم و توصیف نمودم.^۱

آری، در حرم محترم امام حسین علیه السلام همانند مشاعر عظام و رکن و مقام، مکرّر در مکرّر توفیق شرف‌یابی به محضر باهر النور امام عصر علیه السلام نصیب بسیاری شده و می‌شود، هرچند خالی از معرفت و شناخت باشد.

بنابراین مناسب است در اعیان مقدّسه و مشاهد مشرّفه به خصوص در موسم و مراسم حج و در حرم محترم و حایر شریف حضرت سیدالشهدا علیه السلام، مضاف بر همه ادب‌ها و آداب‌هایی که رعایتش در چوگان مکان‌های مقدّس و مشاهد مشرّفی مناسب و لازم است، به این جهت نیز توجّه کامل داشته باشیم و خود را در حرم و حایری، تحت قبه و کنار ضریحی، مشعر و مقام و مروه و صفایی، منی

و عرفات و سعی و طوافی و در حال نماز و دعا و زیارتی بینم که چه بسا آن وجود مقدس هم در آن جا شرف حضور دارد. خوب است از ادب و احترام و عرض سلام و کلام نسبت به حضرتش غفلت نداشته باشیم. همیشه به یاد او باشیم و توجه به او داشته باشیم.

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

در این زمینه مطالب مناسب دیگری در کتاب‌های این جا مکه است، این جا مدینه است، این جا مشاعر است^۱ خواهیم آورد. خوب است عزیزان با توجه بیشتری مراجعه و مطالعه نمایند.

با نقل این جریان از این رواق می‌گذریم.

سال قبل که توفیق زیارت سیدالشهدا علیه السلام در تمامی ماه مبارک رمضان نصیب شده بود و دوازده زیارتی مخصوص حضرتش به عتبه بوسی و حضور در حایر شریفش مفتخر بودم، اواخر ماه احساس می‌کردم یک ماه گذشت، آن هم ماه صیام و روزه؛ یک شهر گذشت آن هم شهر خدا و قرآن، «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ». سی شبانه روز و بیشتر ایام و لیالی مبارکه قدر و جمعه‌ها در کربلا بودم، کنار قبر امام حسین علیه السلام و در آن روضه رضوان و مهبط فرشتگان. ماه در شرف اتمام بود. هیچ چیزی نصیبم نشد و فایده‌ای عایدم نگردید. یعنی سفر همین گونه پایان می‌پذیرد؟ همین طور که آمده‌ام همین سان

۱. این کتب به زودی چاپ می‌شوند.

برمی‌گردم؟

حالتی قرین یأس و ناامیدی برایم پیدا شده بود؛ چه فکر می‌کردیم و چه شد! یعنی این قدر بی‌لیاقت و قابلیت هستیم و این قدر باید محروم و ممنوع باشیم؟ بیش از یک ماه در این گلشن راز باشیم و هیچ بویی از گلی به مشام جانمان نرسد. در هر حال شب و روزهای پایانی ماه مبارک با چنین وضعی می‌گذشت. تا روز پنجشنبه آخر ماه رمضان رسید. عصر پنجشنبه و شب جمعه و شب عید فطر و آخرین شب اقامت‌مان در کربلا و حضورمان در حرم محترم و حایر شریف سیدالشهدا علیه السلام.

در هر حال با شور و شوق بسیار و امید و آرزوهای فراوان عازم تشرّف به حرم محترم امام حسین علیه السلام شدم تا به نیابت آخرین فرزند معصومش در شب جمعه و عید فطر زیارت نمایم.

با صد امید به کوی تو پرواز می‌کنم

آن کام نیم‌نهفته ز دل باز می‌کنم

چون بام تو مرکز آب است و دانه‌ها

چشمم به دانه نیست تو را ناز می‌کنم

این هم خیال دیشب دل بود برای دل

هر چند از طرفی دوست داشتم بیرون بمانم و استهلال کنم ولی حضور در حائر حسینی در غروب و مغرب شب جمعه و عید فطر که آن ماه چهارده و آن بدر منیر را در این شب هلالی در خود جا داده و آن قرّة العین ارباب کمال را در این غرّة ماه به خود گرفته دل را می‌ربود

و از استهلال منصرف می‌ساخت؛

عُرَّتُهُ قُرَّةُ عَيْنِ الْمَعْرِفَةِ حَقِيقَةُ الْحَقِّ بِهَا مُنْكَشِفَةٌ
تَشْرُقُ مِنْ طَلْعَتِهِ شَمْسُ الْأَبَدِ لَيْسَ لَهَا حَدٌّ وَلَا لَهَا أَمَدٌ
وَوَجْهُهُ الْمُنِيُّ مِصْبَاحُ الْهُدَى يَزْدَادُ نُورًا وَ ضِيَاءً أَبَدًا^۱

جایی برویم که شمس معرفت طالع است و قمر منیر امامت تابان. در هر حال با این حال و هوا به صحن و سرای امام حسین علیه السلام قدم نهادم در حالی که بلندگوهای صحن مبارک اشعار وداع ماه مبارک را می‌خواند و انسان به یاد وداع آخرین ابی‌عبدالله علیه السلام می‌افتاد. از همه جا صدای السلام عليك يا ابا عبدالله به گوش می‌رسید و هر چند نفری مرد و زن هر جا که جا بود ایستاده بودند و یک نفر برای آن‌ها زیارت می‌خواند و چون به دعای فرج می‌رسید همه دست روی سر می‌گذارند و با حالتی که نشان گرالتجاء و انقطاع بود، آن دعا را می‌خواندند. در هر حال مقارن مغرب قدم در روضه منور و حایر شریف گذاردم و لحظاتی دم در چون کلبی که دم در می‌نشیند، نشستم و این اشعار را زمزمه کردم:

شامی چو تو را سگی بباید گر من بُوم آن سگک بشاید
هستم سگکی ز حبس رسته بر شاخ گل هوات بسته
در جستن ملک جاودانی بر درگه تو به پاسبانی
گر من نجسم تو پاک گردان و آتشیام تو خاک گردان

بفکن نظری تو بر سگ خویش سنگ مزن و مرانم از پیش^۱

برای خواندن نماز به پایین پای مبارک آمدم. جایی پیدا شد نماز مغرب را خواندم. دیدم شخصی برخاست حدود پنجاه سال از عمرش گذشته بود، محاسن جوگندمی داشت و چفیه‌ای بر سر، با صورتی باز و صوتی دل‌نواز و صدایی دل‌ریا شروع کرد با صدای بلند به خواندن دعای فرج.

مکرر در مکرر این دعا را خوانده‌ایم، شنیده‌ایم. ولی آن چنان می‌خواند که گویا تا کنون این دعا را از کسی این‌گونه نشنیده بودم. بی اختیار با چشمان اشکبار با او خواندم. پس از آن جایش را به کسی داد. اشاره کردم نزد من آمد. به او گفتم: از خواندن دعای شما لذت بردم و در حقّ‌تان دعا کردم. با همان لهجهٔ عربی عراقی گفتم: من مأمورم شب‌های جمعه بعد از نماز این جا این دعا را با صدای بلند بخوانم و اعلام کنم. قیافه و صحبتش در آن شرایط و حال و هوایی که داشتم سخت مرا تحت تأثیر قرار داده بود.

گفتم: بعد از نماز عشا چند دقیقه‌ای با شما صحبت دارم. نماز عشا و نافله‌اش را خواند. آمد کنارم نشست. گفتم: اظهار نمودی که مأمور هستی شب‌های جمعه این دعا را این جا با صدای بلند بخوانی، از طرف که مأمور هستی؟

گفت: پسر عمی دارم که شخص مؤمن و متقی است و علم و عمل را به یکدیگر آمیخته و مورد اعتماد و اطمینان است. در سال ۱۹۸۷

میلادی، حدود هجده سال قبل، در حرم مطهر مشغول خواندن دعای فرج بوده شخصی را در فاصله بیست متری خود مشاهده می‌کند که به طرف او می‌آید و در حالی که مشغول خواندن دعا بوده نزدیک او می‌رسد و سر مبارک را تکان داده و دعا را تأیید و تثبیت می‌کند و امر به خواندنش می‌نماید. و در ضمن گفتگویی که با او داشته می‌فرماید: **سَلِّمْ عَلٰی إِمَامِكِ**، به امامت سلام کن، او هم عرض سلام می‌نماید و بر دست مبارکش بوسه می‌گذارد. او به من گفت: تو مأمور هستی هر شب جمعه بعد از نماز در حرم امام حسین علیه السلام با صدای بلند این دعا را بخوانی و به مردم اعلام کنی. و من از آن زمان هر شب جمعه از بغداد می‌آیم و مشرف می‌شوم و این دعای شریف را در این مکان مبارک با صدای بلند می‌خوانم. و حتی در زمان گذشته هم که مشکلات فراوان بود، باکی نداشتم و با صدای بلند دعا را می‌خواندم. و وقتی وارد حرم محترم می‌شدم مأمورهایی که بودند به یکدیگر می‌گفتند: ابولحیه آمد. چون محاسن داشتم می‌گفتند: صاحب محاسن وارد شد.

مطالبی گفت و شنود شد بماند. شروع کردم به خواندن اشعاری در مدح و منقبت و فراق و هجران آن وجود مقدّس:

صَاحِبُ الْعَصْرِ الْإِمَامُ الْمُنْتَظَرُ مَنْ بِمَا يَابَاهُ لَا يَجْرِي الْقَدَرُ

تا آخر. هر جا که به نام نامی حضرت می‌رسیدم دست روی سر می‌گذارد و عرض ادب می‌کرد و می‌گریست. مجلس بسیار خوبی بود و حال خوشی که دوست نداشتم تمام شود و از یکدیگر جدا شویم؛ کربلا و حرم مطهر امام حسین علیه السلام و شب جمعه و شب عید فطر و صحبت

از حقیقت جمعه و عید. بهتر از این چه می‌شود؟ خیلی احساس آرامش می‌کردم و فکر می‌کردم لطف و عنایتی است. به همین مقدار دلم خوش بود. در هر حال با ناراحتی و قرار دیدارهای بعد از یکدیگر جدا شدیم.

به قسمت بالاسر مبارک برای دعا آمدم. عربی اهل علم و در زنی روحانیت با چند نفر که ظاهراً با هم از شهر و دیارشان برای زیارت جمعه و عید آمده بودند و در آن جا با همان زبان دارج و هسجه عربی مصیبت حضرت زهرا علیها السلام را می‌خواندند و از آمدن آن بی‌بی پهلو شکسته به کربلا و جستجو میان کشتگان یاد می‌کردند در جمع آنان قرار گرفتم و ذکر مصیبتشان را استماع کردم و به حال آنان حالی داشتم. روضه شان که تمام شد، شروع کردند به خواندن دعای فرج و با جدّ و جهد برای فرج و ظهور آن امام منصور دعا می‌کردند. همه این‌ها را به فال نیک گرفتم و در همان حال که دستم مفتخر به حلقه زنی بر شباک مبارک بود، پیوسته برای فرج صاحب جمعه و عید دعا می‌کردم. بگذریم.

ز گریه مردم چشم نشسته در خون است

ببین که در طلبت حال مردمان چون است

به یاد لعل تو و آن دو چشم می‌گونت

ز جام غم [جم] می‌لعلی که می‌خورم خون است

ز مشرق سر کو آفتاب طلعت تو

اگر طلوع کند طالعم همایون است

دلم بگو که قدت همچو سرو دلجوی است
سخن بگو که کلامت لطیف و موزون است
از آن زمان که ز چشم برفت یار عزیز
کنار دامن من همچو رود جیحون است
چه گونه شاد شود اندرون غمگینم
به اختیار، که از اختیار بیرون است
ز بی خودی طلب یار [وصل] می‌کند «حافظ»
چو مفلسی که طلب کار گنج قارون است^۱

بگذریم. هر چه بود گذشت. حسرت و فسوس که حتی از فراهم آمدن چنین محافل و مجالس و نشست و گفتگو از آن جان جانان خالی از هر پیرایه و ادعایی و عاری از هر مفاخره و انتسابی هم محروم هستیم. وقتی لذت لحظات چینی از یاد نمی‌رود بلکه یادش لذت بخش و بهجت آفرین می‌گردد، اگر مفلسی به گنجی دست یابد و یا سرگشته در بادیه فراق و هجرانی به وصلی برسد چه می‌شود!! اگر قالب تهی نکند باید تعجب کرد و اگر از هوش نرود باید پرسش کرد و اگر دست از ترنج بشناسد باید ملامت کرد.
باز هم بگذاریم و بگذریم.

گفتم ای دور اوفتاده از حبیب

همچو بیماری که دور است از طبیب

من چه گویم یک رگم هشیار نیست
شرح آن یاری که آن را یار نیست
خود ثنا گفتن ز من ترک ثناست
کاین دلیل هستی و هستی خطاست
شرح این هجران و این خون جگر
این زمان بگذار تا وقت دگر^۱
امید است با عافیت و معرفت پیوسته زیارت آن حرم محترم و
حریم مکرم که منشأ چنین آثار پر خیر و برکتی است نصیب و روزی
گردد. برویم و در آن حایر شریف برای ظهور مولود نیمه شعبان دعا
کنیم و فرجش را در آن مرکز دعا از حق تعالی مسألت داریم و شاهد
آن چه روایات در معرفی وضع کربلا در آن عصر و زمان بیان نموده
قرار گیریم:

رُویَ أَنَّهُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَبَتُّنِي فِي كَرْبَلَا ثَمَانُونَ أَلْفَ قُبَّةٍ مِنَ
الذَّهَبِ الْأَخْمَرِ إِجْلَالاً لِحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲

روایت شده که قبل از قیام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ در کربلا هشتاد هزار قبه از
طلای سرخ به خاطر اجلال و بزرگداشت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بنا
می‌گردد.

و در حدیث مفصّلی که بیان‌گر گفتگوی حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ با
مفضّل بن عمر جعفی است، چنین می‌خوانیم:

و لِيُصَيِّرَنَّ اللَّهُ كَرْبَلَا مَعْقَلًا وَ مُقَامًا تَخْتَلِفُ فِيهِ الْمَلَائِكَةُ وَ
 الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَكُونَ لَهَا شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْبَرَكَاتِ مَا
 لَوْ وَقَفَ مُؤْمِنٌ وَ دَعَا رَبَّهُ بِدَعْوَةٍ لِأَعْطَاهُ اللَّهُ بِدَعْوَتِهِ الْوَاحِدَةَ
 مِثْلَ مَلِكِ الدُّنْيَا أَلْفَ مَرَّةٍ...

همانا خداوند کربلا را پناهگاه و جای آمد و شد فرشتگان و اهل
 ایمان قرار می‌دهد و شأن و منزلت خاصی می‌یابد و آن چنان
 برکات در آن مشاهده می‌شود که اگر مؤمنی در آن جا خدا را
 بخواند حق تعالی در سایه یک دعا هزار برابر ملک دنیا به او
 ارزانی دارد.

و پس از بیان مفاخره کعبه و کربلا و مطالب دیگری فرمود:

وَ لِيَكُونَ لِشِيعَتِنَا فِيهَا خَيْرَةٌ إِلَى ظُهُورِ قَائِمِنَا.^۱

و هر آینه برای شیعیان ما در کربلا بهترین‌هاست تا زمان ظهور
 قائم ما.

این حدیث شریف در نقل مرحوم مجلسی همین گونه بود که
 آوردیم. ولی در نقل مختصر بصائر الدرجات دو جمله‌اش مختصر
 تفاوتی دارد که اشاره می‌کنیم. یکی وَ لِيَكُونَ لَهَا شَأْنٌ عَظِيمٌ برای
 کربلا شأنی عظیم و بس بزرگ است، و دیگری در این جمله آخر به جای
 خَيْرَةٌ، حَيَاةٌ ذکر شده. هر آینه برای شیعیان ما تا زمان ظهور قائم ما

۱. بحار الانوار ۱۲/۵۳، مختصر بصائر الدرجات ۱۸۶.

حیات است؛ مایه حیات و حقیقت حیات در کربلاست.
چرا چنین نباشد و حال آن که مولود نیمه شعبان منتقم خون آن
آقایی است که در کربلا شهید شده است:

أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا.

لذا در عصر غیبت و قرب زمان ظهور و روزگار ظهور این مکان
مقدس و زمین معزز ارتباطی تنگاتنگ با آن امام منصور و منتقم دم و
صاحب خون دارد که در احادیثی که آوردیم به آن‌ها اشاره شده بود.

فَيَا كَرْبَلَا كَهْفَ الْإِبَاءِ مُجَسِّمًا

وَ يَا كَرْبَلَا كَهْفَ الْبُطُولَةِ وَالْعُلَا

وَ يَا كَرْبَلَا قَدْ حُزَّتْ نَفْسًا نَبِيلَةً

وَ صُيِّرَتْ بَعْدَ الْيَوْمِ رَمْزًا إِلَى السَّمَا

وَ يَا كَرْبَلَا قَدْ صِرَتْ قِبْلَةً كُلِّ ذِي

نَفْسٍ تَصَاغَرَ دُونَ مَبْنَتِهَا الدُّنَا

وَ يَا كَرْبَلَا قَدْ حُزَّتْ مَجْدًا مُؤْتَلَا

وَ حُزَّتْ فَخَارًا يَنْقُضِي دُونَهُ الْمَدَى

فَخَارَ لِعَفْرِ سَطْرَتُهُ ضَحِيَّةً

فَكَانَ لِمَعْنَى الْمَجْدِ أَغْظَمُ مُجْتَلَى

فَلِلْمُسْلِمِ الْأَسْمَى شَعَارُ مُقْتَسَمِ

هُمَا قِبْلَتَانِ لِلصَّلَاةِ وَالْإِبْرَاءِ

امید است آن چه در این اشعار از اوصاف سامی و کمالات نامی
سرزمین مقدّس کربلا آمده هر چه زودتر در عصر ظهور موفور
السرور آخرین فرزند معصوم شهید کربلا و منتقم خون کشتگان نینوا
ظهور و بروز پیدا کند و همه شاهد مجد و عظمت بیشتر آن خاک پاک
و تربت تابناک باشیم.

شرف‌یابی غانمی از هند

بیا که بلبل شوریده نغمه پرداز است
عروس لاله سراپا کرشمه و ناز است
نوا ز پرده غیب است ای مقام شناس
نه از گلوی غزل‌خوان نه از رگ ساز است
مرا ز پردگیان جهان خبر دادند
ولی زیان نگشایم که چرخ کج‌باز است
تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر
دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است

در این رواق برآنیم تا یکی از تشرّفاتى که در عصر غیبت صغرى
روی داده و از دیدارهایی است که نکات ارزنده و آموزنده فراوانی
دارد، بیاوریم. باشد که اگر از فیض دیدار آن فیض اقدس محروم هستیم
با اشتغال به نوشتار و گفتار از ارباب دیدار، ما هم دلی شاد کنیم و
سینه‌ای مسرور سازیم و در جمع **أَحَبِّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ** در آییم و
بسراییم:

گر خوب نیّم خوب پرستم باری

ور باده نیّم ز باده مستم باری

گر نیستم از اهل مناجات رواست

از اهل خرابات تو هستم باری

باری، از نخستین دیدارهایی که در آغاز غیبت صغرى روی داده،
شرف‌یابی ابوسعید غانم هندی است که خوشبختانه در خود ماجرا
تاریخ آن که سال ۲۶۴ قمری است، آمده است، یعنی در زمانی که
حدود نه سال از عمر شریف آن پرده نشین حجله اعزاز و خلوت‌گزین
سراپرده راز گذشته است. این تشرّف و دیدار متضمّن مقدمات و
مقارناتی شنیدنی است که می‌آوریم.

مرحوم کلینی در کافی شریف به سند خودش از ابوسعید غانم هندی چنین آورده است که گفت: من در شهر معروف هند، کشمیر داخلی بودم و چهل نفر یاران و دوستان داشتم که تمامی آنان بر کرسی‌ها و صندلی‌های طرف راست پادشاه نشیمن داشتند - صاحب مقام و منزلتی بس بلند و رفیع بودند - و همه آنان چهار کتاب مقدس تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودند - صاحب مقامات علمی و کمالات معنوی بودند - و ما همگی میان مردم حکم و قضاوت داشتیم و حلال و حرام و فقه دین به مردم می‌آموختیم و همه اهل مملکت از پادشاه گرفته تا دگران در امور قضایی و دینی به ما مراجعه می‌نمودند. در این میان که با هم جمع بودیم روزی سخن از رسول خدا ﷺ به میان آمد. با خود گفتیم: این پیامبر که در کتاب‌های مقدس گذشته نام و یادش به میان آمده امرش بر ما مخفی مانده و لازم است که در مقام تفحص و جستجو نسبت به او برآییم و دنبالش برویم. در آن جمع همه اتفاق کردند که برای این مهم من اقدام نمایم و در مقام فحص و جستجو برآیم. لذا با پول بسیار از کشمیر بیرون آمدم و دوازده ماه در مسیر بودم تا نزدیک کابل رسیدم.

مرحوم مجلسی در توضیح این جمله چنین آورده است:

شاید ابو سعید در میان راه در مواضعی توقف داشته؛ چون فاصله میان کشمیر و کابل این قدر زیاد نیست که نیاز به یک سال طی

طریق باشد. و یا کشمیر داخلی جای دگری غیر از کشمیر معروف
قرار داشته و در نقطهٔ دوردستی بوده است.^۱

ابوسعید چنین ادامه می‌دهد:

نزدیک کابل جمعی از ترک‌ها سر راه مرا گرفتند و پول‌های مرا
بردند و چند زخم کاری بر من وارد نمودند. با این وضع به شهر
کابل آمدم. پادشاه کابل چون بر امر من واقف گردید و از جریان
من با خبر شد مرا به شهر بلخ فرستاد که حاکم آن در آن زمان
داود بن عباس بن اسود بود. خبر من به حاکم بلخ رسید که از
دیار هند برای جستجو از پیامبر آخرالزمان آمده‌ام. در این میان
زبان فارسی را آموختم و با علما و فقهای بلخ به گفتگو و مناظره
پرداختم - ولی به نتیجهٔ مطلوبی نرسیدم - تا آن که داود بن
عباس حاکم بلخ سراغ من فرستاد و مرا در مجلسش حاضر نمود
و علما و فقها را برای مناظره و گفتگوی با من حاضر ساخت - و
مجلس مناظره و مباحثه در دارالحکومهٔ بلخ در حضور حاکم بلخ
با رجال علمی بلخ آغاز شد - من به آنان فهماندم که برای
تحقیق و پی‌جویی و اطلاع و آگاهی از پیامبری که در کتاب‌های
مقدس پیشین نامش را یافته‌ام از دیارم بیرون آمده‌ام. آنان به
من گفتند: او کیست و نامش چیست؟ گفتم: نامش
محمد [ﷺ] است گفتند: آن که در جستجویش هستی و

نامش را بردی پیامبر ماست. و ما تابع شریعت او هستیم - من از آنان احکام و شرایع پیامبر را پرسیدم به من اعلام نمودند. به آنان گفتم: می دانم محمد [ﷺ] پیامبر است ولی نمی دانم آن کسی که شما می گوئید و توصیفش می کنید و خود را پیرو شریعت او می شناسید همان است یا نه؟ جایش را به من نشان دهید. آن کس که شما می گوئید کجاست تا نزد او بروم و از او سوالاتی بنمایم و علائم و نشانه هایی که می دانم نسبت به او جويا شوم تا اگر برایم روشن شد که این شخص همان است که در جستجو و طلبش هستم به او ایمان آورم.

گفتند: آن پیامبر از دنیا رفته است - و دسترسی به او ممکن نیست.

گفتم: وصی و جانشین و خلیفه و قائم مقام او کیست؟
گفتند: ابوبکر است.

گفتم: نامش را بگوئید، ابوبکر کنیه اوست.

گفتند: نامش عبد الله بن عثمان است و نسبتش را با قریش بازگو نمودند.

گفتم: نسب پیامبرتان را هم بازگو نمایید. بیان نمودند.

گفتم: این شخص که شما می گوئید، آن کسی نیست که من در جستجوی او هستم؛ زیرا آن کسی که من از شهر و دیارم برای پی جویی و شناخت او بیرون آمده ام، کسی است که خلیفه و جانشینش برادر دینی و پسر عموی نسبی و شوهر دختر آن پیامبر و پدر فرزندان او می باشد، و برای آن پیغمبر ذریه و

فرزندی در روی زمین جز از نسل کسی که خلیفه و جانشین اوست، نمی‌باشد.

- این مطالب را که گفتم چون خلاف مرام و معتقد آنان بود - ناگهان بر من پریدند و رو به امیر و حاکم بلخ نموده گفتند: ای امیر، این مرد از شرک به کفر گراییده و ریختن خونش حلال است. گفتم: ای مردم من مردی هستم که دین و مرامی دارم و به آن متمسک و معتقد هستم و از آن جدا نمی‌شوم مگر آن که دینی برتر و قوی‌تر از آن بیابم. و من صفت مردی را در کتاب‌های آسمانی که خداوند بر پیامبرانش فرو فرستاده، یافته‌ام و از دیار هند به جستجوی او بیرون آمده‌ام و از مقام و موقعیتم برای پی‌جویی از او دست کشیده‌ام. و چون از خصوصیات پیامبر شما جويا شدم و شما پاسخ گفتید دیدم آن چه شما گفتید و کسی را که توصیف نمودید با آن چه در کتاب‌ها آمده و ما دیده‌ایم مطابقت ندارد - این مطالب را که گفتم و اقامه برهان نمودم که کافر نشده‌ام دست از من برداشتند و از ریختن خون و اذیت و آزارم صرف نظر نمودند - اوضاع که آرام شد و تنشی که به وجود آمده بود، فروکش کرد - حاکم بلخ کسی را به سراغ مردی به نام حسین بن اشکیب فرستاد.

- حسین بن اشکیب از اصحاب حضرت هادی و عسکری علیه‌السلام بوده و از رجال ثقه و شخصیت‌های مورد اعتماد و عالم و متکلم و فقیه و مناظر و صاحب تصنیفات متعددی بوده و خود همین مطلب که حاکم بلخ او را برای گفتگو و مناظره با غانم هندی

تعیین نموده، بیان‌گر وفور علم و تسلط او در مباحث امامت است.^۱

حسین بن اشکیب آمد. والی بلخ به او گفت: با این مرد هندی مناظره کن. حسین به حاکم گفت: علما و فقها نزد تو بسیارند و آنان داناتر و بصیرتر به گفتگو و مناظره هستند. حاکم گفت: من به تو می‌گویم با او مناظره کن و با او تنها باش و خلوت نما و با او با ملاطفت گفتگو داشته باش. - مرحوم مجلسی گوید: از این کلام و انتخاب حسین بن اشکیب برای گفتگو معلوم می‌شود امیر بلخ آگاه به حقیقت مذهب امامیه بوده و چه بسا تقیه می‌کرده است.^۲

من با حسین بن اشکیب خلوت کردم و تنهایی مشغول گفتگو شدیم. او به من گفت: آن کسی که تو در جستجوی او هستی همین پیغمبری است که اینان - علما و فقهای حاضر در مجلس والی - به تو معرفی نمودند، ولی جانشین او آن کسی که آنان گفتند، نمی‌باشد. این پیامبر حضرت محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب است و وصی و جانشین او علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب است که شوهر فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و پدر حسن و حسین، دو سبط آن حضرت است.

ابوسعید غانم هندی گوید: - وقتی این حرفها را از حسین بن اشکیب شنیدم و حق برایم روشن شد - تکبیر گفتم و گفتم: آری

این شخص همان کسی است که من در طلب و جستجوی او بودم.

گفتگویم که با حسین بن اشکیب پایان پذیرفت - نزد امیر داود بن عباس حاکم بلخ رفتم و به او گفتم: ای امیر آن چه در جستجویش بودم یافتم و به کسی که در طلبش بودم، رسیدم و من گواهی به وحدانیت حق و رسالت حضرت ختمی مرتبت می‌دهم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

او هم به من نیکی نمود و صله داد و به حسین بن اشکیب گفت در مقام تفقد و دلجویی از من برآید. من هم نزد او رفتم و با او انس گرفتم و هر چه در امور دینی به آن نیازمند بودم، از نماز و روزه و سایر واجبات و احکام، از او آموختم و به او گفتم: ما در کتابها خوانده‌ایم که پیامبری بعد از حضرت محمد ﷺ نیست و او خاتم النبیین است و امر پس از او به وصی و وارثش می‌رسد و به خلیفه بعد از او، و پس از آن وصی به وصی بعد از او، و همچنین این امر در نسل او پیوسته جریان دارد تا دنیا پایان پذیرد - بر این اساس حالا که می‌گویید پیامبر از دنیا رفته و وصی او هم از دنیا رفته باید امروز برای آن پیامبر وصی و جانشینی باشد؛ چون انقضاء خلافت و انفصال رشته امامت و وصایت انقضاء دنیا ذکر شده و هنوز دنیا منقضی نگشته - پس امروز وصی محمد ﷺ کیست؟

حسین بن اشکیب گفت: وصی محمد ﷺ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] پس از وصی نخست او که علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بود - حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ [

بودند که دو پسران محمد ﷺ هستند. سپس امر وصایت ادامه یافته تا به حضرت صاحب الزمان ﷺ رسیده است. سپس مرا از آن چه روی داده بود با خبر ساخت - و ماجرای غیبت حضرت صاحب الامر ﷺ را بازگو نمود - لذا من هیچ همتی و مقصدی جز طلب ناحیه مقدسه و شرف یابی به محضر باهر النور آن وجود مقدس نداشتم.

معلوم نیست جناب حسین بن اشکیب چه مطالبی را در ارتباط با حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با ابوسعید هندی و غانم کشمیری گفته است و چه توصیفی از حضرتش آورده است که همه همت و تنها مقصد او آگاهی و اطلاع و رهنمونی و شرف یابی به محضر شریف آن حضرت گردیده، آن گونه که خودش تصریح نموده است.

وصفت به گل بگویم و این را جسارت است

رویت به ماه ماند و مه را نظارت است

وام از نگاه گرم تو گیرد فروغ دهر

گویی زمین به مقدم تو در تجارت است

فانی نبود هرکه به مهت امید بست

بسی عشق تو امید دگر را اسارت است

خوش رهروی که از تو بجوید نشان راه

تفصیل راه تو به نشان و اشارت است

«آشفته» وصف مهدی صاحب زمان کند

عقوم نما که وصف تو از من جسارت است^۱

راوی جریان در ادامه گفتارش چنین گوید:

ابو سعید غانم هندی - که شیفته و شیدای آخرین وصی پیامبر
آخرین شده بود و آرزویی جز دیدار آن وجود مقدس نداشت - از
بلخ به قم آمد در سال ۲۶۴، و با اصحاب و بزرگان قم نشست و
برخواست و گفت و شنود داشت و همراه آنان به بغداد رفت - باشد
که به دیار یار راه یابد و نشانی از دلدار بجوید - و کسی هم از
اهل سند همراهش بود.

محمد بن محمد عامری که جریان را نقل نموده، گوید: غانم
برای من چنین گفت که: من بعض اخلاق و روش هم سفری‌ام
را نمی‌پسندیدم، لذا از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا به
عباسیه^۲ رسیدم. برای نماز آماده می‌شدم و ایستاده بودم و
نسبت به مقصد و هدفی که داشتم، فکر می‌کردم.

- از کشمیر برای طلب حق بیرون آمدم. مطلب برایم روشن شد و
معلوم است آن که وصفش را خوانده بودم، همین پیامبری است

۱. آدینه‌ها بی تو ۱۶.

۲. عباسیه محله‌ای در بغداد بوده که فعلاً خراب شده و در سر دو راهی مقابل
قصر منصور نزدیک محلی که امروز به باب البصره معروف است، قرار داشته

[معجم البلدان ۴ / ۷۵]

که به او معتقد شدم، و او دارای اوصیایی بوده که یکی پس از دیگری از دنیا رفته‌اند و آخرین آنان امروز در پس پرده غیبت و استتار است. آیا می‌شود به حضورش شرفیاب گردم و از محضرش بهره‌مند شوم؟ پیامبر آخرالزمان و سایر اوصیا و جانشینانش را که زیارت نکرده‌ام، آیا می‌شود آخرین وصی آن حضرت را دیدار نمایم؟ آخر او گلی است که رنگ و بوی همه گل‌ها را دارد. غنم هندی که در این افکار غوطه‌ور بود، گوید:

ناگهان کسی نزد من آمد و گفت: تو فلانی هستی؟ - نام هندی مرا برد - گفتم: آری. گفت: أَجِبْ مَوْلَاكَ، آقایت را اجابت کن و مولایت را پاسخ گو. او جلو افتاد و من همراه او می‌رفتم. پیوسته مرا از راهی به راهی می‌برد تا به خانه و بستانی رسیدیم. ناگهان دیدم آن وجود مقدس در آن جا نشسته است.

فَإِذَا أَنَا بِهِ جَالِسٌ. فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ يَا فُلَان - بِكَلَامِ الْهِنْدِ - كَيْفَ حَالُكَ وَكَيْفَ خَلَّفْتَ فُلَانًا وَفُلَانًا حَتَّىٰ عَدَّ الْأَزْبَعِينَ كُلَّهُمْ، فَسَأَلَنِي عَنْهُمْ وَاحِدًا وَاحِدًا.

به زبان هندی به من خوش آمد گفت و جویای حالم شد و همچنین حال آن چهل نفری را که در کشمیر با من بودند، یکایک پرسید. سپس از همه آن چه در این مدت ما گفتگو کرده بودیم به من خبر داد، و همه این حرف‌ها را به زبان هندی می‌زد.

سپس به من فرمود: می‌خواهی با اهل قم به حج بروی؟ عرض

کردم: آری ای سید و آقای من. فرمود: با آنان حج مرو و امسال برگرد و سال آینده حج بگزار. سپس کیسه پولی که در مقابلش بود به من مرحمت نمود و فرمود این را هزینه و خرج راحت قرار بده، و بغداد نزد فلانی مرو و نامش را برد و فرمود: او را بر هیچ امری مطلع مساز و خبری به او مده.

- محمد بن محمد عامری ناقل جریان گوید: غانم هندی - با ما به قم برگشت و پس از مدتی پیک آمد و خبر رسید که آن سال اصحاب ما از عقبه برگشته‌اند - و موفق به انجام حج نشده‌اند - غانم آن سال به خراسان برگشت و در سال آینده به حج آمد و برای ما از تحفه‌های خراسان هدایایی فرستاد و مدتی در خراسان ماند سپس از دنیا رفت. رحمت خدا بر او باد.^۱

خوب است عزیزان در این جریانی که آوردیم و در این تشرّف و دیداری که نقل نمودیم دقت و تأمل بیشتری داشته باشند که حاوی نکات ارزنده و آموزنده بسیاری است که به بعضی آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. پی‌جویی از حقیقت

می‌بینیم جناب ابوسعید غانم هندی کشمیری و یارانش وقتی در کتاب‌های پیشین و آثار سابقین به نام و نشان پیامبر اکرم می‌رسند بی‌اعتنا و بی تفاوت از کنار آن نمی‌گذرند، بلکه آن را در محفل و مجلس و جمع خودشان مطرح می‌کنند و سپس در مقام تحقیق و

۱. اصول کافی، کتاب الحجّة باب مولد الصاحب حدیث ۳.

پی جویی نسبت به آن برمی آیند.

در آن میان جناب غانم برای روشن شدن امر و رسیدن به حقیقت اقدام به چونان سفر دور و دراز و همراه با رنج و زحمت بسیار می نماید، و هر چه در مسیر و طریق سختی می بیند او را از تعقیب و پی گیری مطلوبش باز نمی دارد تا سرانجام به مقصد و مقصود می رسد. در حالی که چه بسا بسیاری همانند او با نام و نشان حضرت آشنا شده ولی در مقام تفحص و جستجو برنیامده اند. بلکه چه بسا در مقام اضمحلال و از بین بردن آن نام و نشان برآمده و در ظلمت و ضلالت باقی مانده اند. سنت حق در میان خلق چنین است:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ
الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

و آن کسان که در راه ما جد و جهد نمایند همانا آنان را به راه های خود رهنمون می شویم و به درستی که خداوند هر آینه با نیکوکاران است.

بعضی گفته اند: معنای هدایت در این آیه تثبیت و پا برجایی و زیاده و فزونی است که حق تعالی اهل جد و جهاد و سعی و کوشش را به هدایت مزید مفتخر می دارد، آن گونه که کافرین را فزونی ضلالت می دهد. و مقصود این است که آنان را به راه های خیر بیش از پیش رهنمون می شویم و توفیق سلوکش را به آنان

ارزانی می‌داریم. همانند قول خدای تعالی: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا
زَادَهُمْ هُدًى﴾ و در حدیث آمده: مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَثَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
مَا لَمْ يَعْلَمُوا، هر کس به آن چه می‌داند عمل نماید خداوند علم آن
چه را نمی‌داند به او موهبت فرماید.^۱

۲. روش آنان که منطقی و برهان‌دارند

مطلب دومی که در این جریان قابل توجه است، وضعی است که
فقیهان و عالمان حکومتی بلخ در برابر جناب غانم هندی به خود
گرفته و نسبت کفر و الحادی است که به او داده‌اند. چنین روشی
پیوسته شیوه اهل باطل و کسانی که منطقی و برهانی ندارند، بوده و
هست و تا امروز هم متأسفانه با این که ادعای عقل و علم و برهان و
منطق می‌شود، شاهد چنین وضعی هستیم.

آنان که برهانی برای اثبات مرام باطل و معتقدات غیر صحیح
خود ندارند و به تعبیر ساده خودمان در برابر اهل حق و صاحبان منطق
و دلیل و برهان صحیح کم می‌آورند، از چنین حربه‌هایی استفاده
می‌کنند و با چماق تکفیر بر سر کسانی که حاضر نیستند اباطیل آنان را
کورکورانه بپذیرند، می‌کوبند.

در طول تاریخ با بهره‌وری ناجوان‌مردانه از این حربه و سلاح چه
خون‌ها که ریخته نشده است. چه بسا در همین جریان اگر درایت
جناب ابوسعید غانم هندی نبود او هم با همین سلاح ناصلاح از بین
رفته بود.

۳. پی‌گیری و پشت‌کار‌داری

نکتهٔ سومی که در این جریان حایز اهمیت است، استمرار جدّ و جهد و ادامهٔ سعی و کوشش و پی‌گیری او برای رسیدن به حق است. اولاً پس از شبیخونی که نزدیک کابل بر او وارد می‌آید، دست از طلب مقصود برنمی‌دارد و پای از دامن سعی و کوشش نمی‌کشد، بلکه به مسیرش ادامه می‌دهد. سپس بعد از این که در بلخ حقایق برایش روشن و آشکار می‌شود و به آن‌ها معتقد می‌گردد، و وقتی از امر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام با خبر می‌شود باز پای همت پیش می‌گذارد و دامن جدّ و کوشش و سعی و تلاش به کمر می‌بندد و در مقام طلب و پی‌جویی از ناحیهٔ مقدّسه برمی‌آید؛ از کشمیر به کابل، و از کابل به بلخ، و از بلخ به قم و از قم به بغداد می‌رود تا سرانجام به مقصد و مقصود و محبوب و مطلوب خود می‌رسد.

قدری بیشتر در این خصوصیات دقت کنیم. برگردیم به بیش از هزار و صد سال قبل. خودمان را جای جناب ابوسعید بگذاریم و ببینیم اگر در آن زمان و آن موقعیت و شرایط بودیم آیا چنین اقدامی می‌نمودیم؟ و چنین سعی و کوشش و پی‌گیری داشتیم؟

من و امثال من که چه بسا برای این که ضرر به سردرختی‌هایمان نخورد، حاضریم از بسیاری از حقایق دست برداریم و یا با اباطیل موافقت بنماییم و یا دست کم با سکوت خود آب به آسیای باطل‌گرایان بریزیم. معلوم نیست اگر در موقعیت غانم هندی بودیم مرد چنین میدانی بودیم یا نه. من خودم را عرض می‌کنم، از شما خوانندهٔ عزیزخبر ندارم و قصد جسارت هم به کسی ندارم.

۴. جدایی از رفیق ناباب

می‌بینیم جناب ابوسعید در این سفر از رفیق و هم سفری خودش به واسطه این که از اخلاق و روش او رضایت کامل ندارد، جدا می‌شود و حاضر به ادامه رفاقت با او نمی‌گردد. این هم نکته‌ای است بسیار حایز اهمیت، و باز آنان که چنین کمالاتی داشته باشند بسیار کم هستند و نوعاً در سایه ادامه رفاقت و دوستی با افراد ناباب به مشکلات دینی و دنیوی عدیده‌ای دچار می‌شوند و پس از مدتی دست حسرت بر پشت دست زده و انگشت ندامت به دندان می‌گیرند، ولی هیچ سودی ندارد.

حَقُّ ذَاتِ پَاکِ اللّٰهِ الصَّمَدِ

که بُودِ بِهٔ مارِ بد از یارِ بد

مارِ بد جانی ستاند از سلیم

یارِ بد آرد سوی نارِ جحیم

مارِ بد زخمِ ار زند بر جانِ زند

یارِ بد بر جان و بر ایمانِ زند

چون که او افکند بر تو سایه را

دزدد آن بی‌مایه از تو مایه را

در جهان نَبُودِ بتر از یارِ بد

وین مرا عینِ یقین گشت است خُودِ

در هر حال بر اساس همین شعر معروف

بی رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
مفتی و مجانی قرار نیست چیزی به کسی بدهند. تفضلات و
عنایات پس از سعی و تلاش ما، به جای خود محفوظ است. این
حقیقت در سیر و سفر و سعی و کوشش جناب غانم کاملاً مشهود
است.

بر این اساس پس از آن همه جدّ و جهد و تلاش و سعی سرانجام
به این افتخار نایل می‌آید و همای سعادت بر سمعش سایه رحمت
می‌افکند و برگوشش این گویش می‌نشیند که دیگر اگر جان هم برای
شنیدن و استماع آن فدا کند ارزش دارد. می‌شنود که به او می‌گویند:

أَجِبْ مَوْلَاکِ

در این نیمه شب نمی‌دانم در توضیح این جمله چه بنویسم؛ زیرا
حسرت و فسوس و غبطه و غم آن چنان وجودم را زیر پر گرفته که
مجال برای نگارش و حالی برای نوشتن باقی نگذاشته است.

راستی می‌شود در سایه سعی و کوشش و جدّ و جهد راستین با
توجه به کمک و عنایت حق، انسان به چنین مقام و موقعیتی برسد که
از آن ناحیه سامیه و از آن دار سراسر اقتدار، و از آن خانه که مایه
هستی است، و از آن بیت که بیت شرف و شرف بیوت است، و از آن
بوستان که بوی همه عطرها را می‌دهد، و از آن گلستان که رنگ همه
گلها را دارد، فرستنده خاص و رسول مخصوص بیاید و نام هندی

ابوسعید را ببرد و این نوای دل‌ریا و این نغمهٔ حیات بخش و جملهٔ امیدآفرین و بهجت‌زا را به گوش غانم کشمیری برساند و به او بگوید:

أَجِبْ مَوْلَاكَ

پاسخ مولایت را بگو؛ به حضور آقایت بشتاب؛ به دیدار امامت نایل آی و به محضرش شرف یاب شو. در این جمله دو نوید است و دو بشارت، که هرچه فکر می‌کنم کدام یک از آن دو برتر و بالاتر و شادی بخش‌تر و سرور آفرین‌تر است نمی‌فهمم؛

يَكِي أَجِبْ وَ يَكِي مَوْلَاكَ.

از کلمهٔ دوم استفاده می‌شود که عنوان بردگی و بندگی، عبدی و رعیتی، کوچکی و خاکساری، چاکری و مأمومی من مورد قبول و پذیرش واقع شده که به من مولاک گفته‌اند؛ چون مولویت امری است تضایفی. در زیارت روز جمعهٔ حضرتش می‌خوانیم: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ أَنَا مَوْلَاكَ**^۱ سلام بر تو ای آقای من، من بندهٔ تو هستم.

مولای تو، آقای تو، امام تو، ارباب تو، شاه تو، بزرگ تو، سید و سرور تو، قائد و سالار تو تو را خوانده است.

معلوم می‌شود من عبد اویم؛ غلام اویم؛ بردهٔ اویم؛ رعیت اویم و او این انتساب مرا پذیرفته که خود را مولای من خوانده. این امر برای ارباب معرفت بسیار مهم است، همان چه که امیرالمؤمنین عليه السلام در ارتباطش با حق تعالی بیان نموده است:

كُنِيَ بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا، وَ كُنِيَ بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي

رَبًّا ۱

همین عزّت مرا بس که بنده ات باشم و همین فخر مرا کافی که
تو ربّ من باشی.

عزّتی برای من بالاتر از این نیست که بر پیشانی من نشان عبودیت
تو باشد و افتخاری برای من برتر از این نیست که بر تارک من نشان
ربوبیت تو باشد.

این جا هم باید گفت: همین افتخار برای جناب ابوسعید بس که
آن آقا مولای او باشد، و همین عزّت برای او کافی که او عبد آن مولا
باشد.

همه عینند و تو مولا، بآبی أنت و اُمّی

اما کلمه اوّل که **أَجِبْ** است، گویا از گردونه توضیح بیرون است و
از محدوده توصیف خارج. آن چنان بهجت و لذّتی به مخاطب چنین
خطابی در موقع استماع آن دست می‌دهد که در کمند قلم نمی‌نشیند و
در کمان سخن قرار نمی‌گیرد.

أَجِبْ صیغه امر است. ضمیر فاعل و مخاطبش به نحو لزوم
محذوف است و مقصود منی هستم که مورد خطابم. به من می‌گویند:
أَجِبْ، پاسخ گو، اجابت کن. **أَجِبْ** مسبوق به دعوت و خواندن است.
معلوم می‌شود مرا دعوت کرده‌اند، مرا صدا زده‌اند، مرا به حضور
خوانده‌اند، یار بار داده و دوست به محضر پذیرفته، و من نشنیده‌ام یا

توجه نداشته‌ام. در این حال می‌گویند: **اَجِبْ!**
ابوسعید کشمیری، غانم هندی، خوابی یا بیدار؟ در عالم خیالی یا
در جهان معنی؟ کجا هستی؟ چه می‌شنوی؟ راستی به تو می‌گویند:
اَجِبْ! تو مرد هندی کشمیری که تا چندی قبل حاشیه‌نشین شاه هند
بودی و دین و آیین دگری داشتی و با این آقا و خاندانش آشنا نبودی، در
سایهٔ جدّ و جهد و کوشش و تلاش و صدق و راستی به چنین مقام و
منزلتی رسیده‌ای که سلطان سریر ختم امامت و امیرالامراء مسند
خلافت و آخرین اختر تابناک برج وصایت تو را به حضور پذیرفته و
فرمان جهان مطاعش حکم **اَجِبْ** برای تو صادر نموده، یعنی همان:

ختم ولایت نبوی پادشاه عصر

ذاتی که سرّ سرّ نبوت بدوست حصر

آن شاه‌کش به بام الوهیت است قصر

باب امام امام مسلم خدای نصر

موجود بی بدایت و بی انتها و حصر

مولود در مکان پدر پیر لامکان^۱

ابوسعید، برای شنیدن این خطاب و استماع این فرمان فاصلهٔ هند
و کشمیر را تا کابل و بلخ و قم و بغداد و عباسیه که با آن همه رنج و
سختی طی نمودی، سهل است، اگر فاصلهٔ تحت الثری تا فوق الثری را
هم برای رسیدن به آن درمی‌نوردیدی ارزش داشت. خوشا به حالت ای

ابوسعید و ای غانم که به معنای واقعی ابوسعیدی، همراز با سعادت و نیک بختی و قرین غنیمت، آن هم چه غنیمتی که همه غنائم در کنار آن غنیمت بی ارزش است.

خوشا به حالت که از رسول مولایت شنیدی، **أَجِبْ مَوْلَاكَ**. دیگر به دنبال صدور این فرمان و استماع این امر و دستور نمی دانم جناب ابوسعید سعادت‌مند و غانم پر غنیمت چه گونه راه را طی کرده تا به دار صاحب الدار رسیده. گویا زبان حالش این غزل فیضی هندی، هم‌مملکتی خودش بوده:

ای کوکبه حسن تو با ماه برابر

از من به تو تا ماه فلک راه برابر

خورشید من از عاشق خود روی مگردان

در راه چو آییم به تو ناگاه برابر

لب‌تشنه دلم در ذقنت رفت به آن زلف

ترسم نبود رشته به آن چاه برابر

در عشق مهرس از شجر طور که آمد

صد کوه در این بادیه باکاه برابر^۱

راه را چه گونه طی کرده تا به بیت الشرف آن خداوندگار شرف درآمده؟! قدم چه گونه برداشته که به بوستان آن گل نرگس وارد شده؟! و سرانجام دولت وصل یار و دیدار دل دار نصیبش گردیده و آن گونه

که خود می‌گوید: **فَإِذَا أَنَا بِهٖ جَالِسٌ**، ناگهان چشمش به آن قائم به امر الله در حال جلوس افتاده.

این إذا چه‌ی‌ا‌ی‌ی است؟ إذا‌ی‌ی م‌ف‌ا‌ج‌ا‌ت است که اگر موت فج‌ا‌ه و مرگ ناگهانی به دنبال آورد تعجب ندارد: **فَإِذَا أَنَا بِهٖ جَالِسٌ**. و گویا آن چنان محو جمال و مفتون شمایل آن مظهر جمال حق شده که هیچ نتوانسته توصیف کند و سخن بگوید.

ای محو شمایل تو جان‌ها مهر ادب تو بر زبان‌ها
آه‌ونگهان به دور چشمت بر خاک فکنده سر مه‌دان‌ها^۱

آری، **فَإِذَا أَنَا بِهٖ جَالِسٌ**. رسید ابوسعید به چنین سعادت‌ی و دیدار چنین ماه طلعتی:

اینک آن روی مبارک که سزای نظر است
مه چه باشد که ز خورشید بسی خوب‌تر است
روح پاک است مصور شده از بهر نظر
ور نه این حسن نه اندازه روی بشر است^۲

اگر همین بود فقط غانم را، غنیمتی بود بس پر غنیمت، تا چه رسد به این که به دنبال لقاء و دیدار و بهره‌مند شدن چشمش از زیارت و دیدار آن وجه الله که باید در حق خود بگوید:

روزی که چشم بر رخ او باز می‌کنم بر خود زیاده از همه کس ناز می‌کنم^۱
علاوه بر آن، به شنیدن صدای ملکوتی و استماع صوت همایونی
آن همایون همای پرده نشین و آن لسان الله الناطق هم مفتخر آمد و این
جمله به گوشش رسید:

مَرْحَبًا بِكَ كَيْفَ حَالُكَ؟

خوش آمدی، حالت چه طور است؟

ابوسعید کجا هستی؟ چه می‌بینی؟ چه می‌شنوی؟ حجت خدا، ولی
کردگار، پرورش دهندهٔ بندگان به اذن پروردگار به تو مرحبا می‌گوید.
آن کس که خدایش پس از میلادش دستور عروجش را می‌دهد و به
سرادق عرشش می‌برد و به او مرحباً بک می‌گوید^۲ به تو مرحبا و خوش
آمد می‌گوید!! به چه سعادت رسیده‌ای و چه موقعیت و شرفی یافته‌ای
که شرف وجود و فخر هستی به تو مرحبا و خوش آمد می‌گوید.

کار به این جا خاتمه پیدا نمی‌کند پس از خوش آمد گویی، آن
وجود مقدس در مقام استفسار و احوال پرسی از تو برمی‌آید: **كَيْفَ
حَالُكَ؟** حالت چطور است؟

گاهی جمعی نزد بزرگی و شخصیتی می‌روند. آن صاحب مقام با
هر کدام از آنان با توجه به وضع و موقعیتی که دارند، صحبت و گفتگو

۱. دیوان صائب ۶۶۱.

۲. خوب است عزیزان به آن چه در توضیح این جریان در کتاب حدیث بعد از
میلاد صص ۵۴ - ۸۰ آورده‌ایم، مراجعه نمایند.

می‌کند. پس از اتمام ملاقات و دیدار، آنان که بیشتر مورد لطف او قرار گرفته‌اند بر دگران فخر و مباهات می‌کنند: دیدی آقا جواب سلام مرا به گرمی داد! دیدی جویای حال من شد! دیدی چه قدر با من صحبت کرد!

ابوسعید بر همه ناز کن و مباهات داشته باش و بگو: دیدید سرانجام من هندی کشمیری غیر مسلمان به مقام و منزلتی رسیدم که سرو ناز هستی به من خوش آمد گفت و در مقام احوال‌پرسی من برآمد و جویای حالم شد؟! آری:

این حسن را به خاطر ناز آفریده‌اند

وین عشق را به عشق نیاز آفریده‌اند

از دلبران چه جای شکایت که غمزه را

آشوب‌خیز و عربدمساز آفریده‌اند

نتواند از فریب دل خلق بازماند

آن چشم‌ها که شعبده‌باز آفریده‌اند

از باغبان گلشن خوبی روایت است

کان سرو را به عمر دراز آفریده‌اند

در ابروی تو اگر سجده می‌برم رواست

محراب را ز بهر نماز آفریده‌اند

غانم به همه بگو:

آری، سلطان اقلیم وجود و شاه کشور بود، حجّة المعبود و کلمة
المحمود از من احوال پرسى کرد؛

بر این مژده گر جان فشانم رواست.

و به این حد هم اکتفا نمود بلکه در مقام تفقد و احوال‌گیری از
آن چهل نفر یاران و دوستانی که در کشمیر داشتم برآمد. همانان که با
هم گفتگو از صفات و خصوصیات پیامبر آخرالزمان داشتیم و همان
گفت و شنودها و نشست و برخاست‌ها مقدمه رسیدن من به این فیض
عظمی و دیدار حجّت کبری و لقای جان جانان گردید.

معلوم می‌شود همه چیز را به حساب می‌گیرند و همین مقدار
سعی آنان را هم نادیده نمی‌انگارند و آنان را هم مورد لطف و عنایت
قرار می‌دهند.

آخر آقا هستند و آقامنش، بزرگ هستند و بزرگوار.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده‌پروری داند^۱

در کنار این جریانات و خواندن و نوشتن و گفتن و شنیدن این
رویدادها نمی‌دانم چه حالتی برای نویسنده و گوینده، خواننده و
شنونده پدید می‌آید؟ گویا دو حالت متضاد خوف و رجاء، بیم و امید،
هراس و نوید.

با خود فکر می‌کنیم راستی قابل و لایق وصل آن حلقه وصل

هستی و سبب متصل میان خاک و افلاک نیستیم، **أَيْنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ**
بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ^۱؛ چون آن چه زمینه وصل است و مایه پیوند و
سرمایه دیدار و ره توشه لقاء نداریم؛ نه چشمی پاک، نه گوشی پاک،
نه دستی پاک، نه دلی پاک، نه سوزی در سینه، و نه جهشی برای انجام
وظیفه، نه شوری در سر و نه غمی در دل، نه پایی برای دویدن روی
خارهای مگیلان بادیه هجران، و نه سمعی برای شنیدن طعنه‌های
دشمنان، و نه گلویی برای جرعه جرعه نوشیدن باده بلای حرمان، و نه
نایی برای درد دادن نوای حزین راستین، و نه همّتی برای ترک آن چه
پسند خاطر او نیست.

می‌خواهیم زندگی کنیم ولی نام مقدّس او را هم ببریم؛ با حفظ
مصالح خود از آن آقا هم یاد کنیم.
با این وضعی که من و امثال من داریم، مسلماً در آن جا راه نداریم
و بی جهت هم حرفش را نزنیم؛

من گدا و تمنای وصل او هیات

مگر به خواب ببینم جمال و منظر دوست

دل صنوبری‌ام همچو بید لوزان است

ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست

اگر چه دوست به چیزی نمی‌خورد ما را

به عالمی نفروشیم مویی از سر دوست^۲

چند سال قبل کسی می‌گفت: دعا کنید مرا ببرند. گفتم: کجا؟ گفت:

آن جا، به دیار یار، فرا سوی پرده‌ها. و خلوت سرای جانان و جایگاه رازگرشمه‌ها و حجله‌ناز و اعزاز. گفتم: من دعا می‌کنم مسلمان از دنیا بروم. عقاید حقّ‌ای که به فضل حق تا امروز معتقد بوده‌ام از دستم نرود. رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً عَرِفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَّعَدْ طَوْرَهُ.

از بزرگ مردی که در مسیر تبلیغ دین حنیف و شریعت خاتم‌المرسلین در زمان پیشین قدمی ثابت و استوار داشت و علم و عمل را با هم آمیخته بود نقل شده که وقتی توفیق تشرّف به سرداب مبارک را یافته بود، با آن حال خاصی که داشت. از او پرسیدند: در آن جا با آن حال چه خواستید؟ حتماً تقاضای دیدار داشتید. گفته بود: من با عجز و لابه خواستم کمکم کنند مسأله‌ای را اشتباهی نگویم، مطلبی را عوضی نقل نکنم، آن چه وظیفه دارم توفیق انجامش را بیابم.

آری، لایق وصل و قابل بزم حضور و شایسته شرف‌یابی که نیستیم و می‌دانیم و خوب هم می‌دانیم؛ اگر هیچ ندانیم این را خوب می‌دانیم، ولی آیا این لیاقت را هم نداریم که اگر کسی توفیق تشرّف و سعادت عتبه‌بوسی آن آستان سامی نصیبش شد آن وجود مقدّس در مقام استفسار از حال ما برآید و جویای احوالمان گردد؟ هر چند به همین عنوان که: بدان ما چطورند؟ خارهای بوستان ما در چه وضعند؟

اگر این افتخار هم نصیبمان گردد فوزی است بس عظیم و سعادت‌ی بسیار بزرگ. ولی بیم آن داریم که نکند در سایه کثرت نافرمانی و فراوانی ناسپاسی و قدرنشناسی به این فیض هم نایل نیاییم و آن حقیقت ذکر و یاد از ما یاد نکند؛ زیرا شایسته یاد هم نیستیم. چه کرده‌ایم، چه قدمی برداشته‌ایم، و چه خدمتی نموده‌ایم، و چه قدر به

یاد او بوده‌ایم که انتظار یاد از آن ناحیهٔ سامیه داریم؟
ولی این یک روی سکه است؛ رویی که مربوط به ماست. اما روی
دگر سکه که مربوط به اوست، بسیار مایهٔ امید است؛ همان حقیقتی که
در زیارت روز جمعه حضرتش می‌خوانیم و به محضر شریفش عرضه
می‌داریم:

أَنْتَ كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكِرَامِ وَ مَأْمُورٌ بِالضِّيَافَةِ وَ الْإِجَارَةِ.^۱

تو کریمی و کریم زاده و مأمور به مهمان‌نوازی و پناه‌دهی هستی،
و ما هر که هستیم عبدیم و غلام، بنده و بنده‌زاده.

يَا مَوْلَايَ أَنَا مَوْلَاكَ.^۲

از چنین کریم و کریم زاده و بزرگ و بزرگ زاده و آقا و مولایی
جز لطف و عنایت و یاد و مرحمت نسبت به غلامان و کنیزان و
بردگان و چاکران با همهٔ زشتی کردار و سوء رفتار، چیزی انتظار
نمی‌رود.

دل شرمنده اگر بندهٔ آز است هنوز

شاه بخشندهٔ ما بنده‌نواز است هنوز

و زبان حال ما و امثال ما در چنین شرایطی بیان خواجهٔ شیراز

است:

دارم امید عاطفتی از جناب دوست

کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست

دانم که بگذرد ز سر جرم من که او

گر چه پری وش است ولیکن فرشته خوست

چندان گریستم که هر آن کس که برگشت

در اشک ما چو دید روان گفت کین چه جوست؟

سرها چو گوی در سر کوی تو باختیم

واقف نشد کسی که چه گوی است و در چه کوست

عمری است تا ز زلف تو بویی شنیده‌ام

زان بسوی در مشام دل من هنوز بوست

دارم عجب ز نقش خیالت که چون نرفت

از دیده‌ام که دم به دمش کار شست و شوست^۱

آری، باید کاری کرد تا در آن دل که جلوه گاه حق است، راهی

یابیم و در آن خاطر خطیر که مخزن اسرار ربّ است، نشانی یابیم و او

را از خود راضی بداریم، که اگر او از ما راضی بود و ما در آن سینه و

صدر که صدر و سینه هستی است و دل و قلبی که قطب و قلب وجود

است، راهی یافتیم و از ما یادی نمود بدانیم به سعادت رسیده‌ایم که

فوق او سعادت نیست و به فوزی نایل آمده‌ایم که برتر از آن فوزی

نیست.

توضیح دو جمله کوتاه آن جان جانان با غانم کشمیری به طول

انجامید؛ چون غنیمتی بود سرشار و گنج هندی و شاهوار.
از دیگر نکاتی که در دیدار ابوسعید با آن وجود مقدّس حایز
اهمّیت بیشتری است این جمله است که:

كُلُّ ذَلِكَ بِكَلَامِ الْهِنْدِ.

همه آن گفتگوها و جریاناتی که برای او پیش آمده بود، آن
صاحب خال هندو بر خدّ ایمن، که شرحش را در کتاب‌های قبل
آورده‌ایم، با غانم هندی به زبان هندی باز می‌گوید.

در این جمله دو جهت مورد عنایت است. یکی راجع به گوینده و
دیگری مربوط به شنونده. آن چه راجع به شنونده است این است که
هرکس اهل هر زبانی باشد و زبان اصلی و پدر و مادری‌اش هر چه
باشد، دوست دارد هر جا می‌رود با آن زبان با او سخن بگویند، هر چند
زبان‌های دیگری را هم آموخته باشد باز وقتی با زبان اصلی خود او با
او سخن می‌گویند احساس آرامش و سرور می‌کند.

غانم هندی هر چند زبان‌های دگر را هم چه بسا آشنا بوده، که در
خود همین جریان به آموختن زبان فارسی او تصریح شده، و چه بسا
زبان عربی را هم می‌دانسته. ولی هر چه هست غانم هندی است و
بوسعید کشمیری، و زبان اصلی و پدر مادری‌اش زبان هندی است، و
چه بسا در این مدّت هم کسی با آن زبان با او سخن نگفته.

به تعبیر ساده خودمان دلش لک می‌زند یک هم زبان بیابد که با
او هندی صحبت کند و احساس آرامش نماید. لذا می‌بینیم آن وجود
مقدّس با او به زبان هندی حرف می‌زند و همه جریانات گذشته را با

زبان پدر مادری او با او می‌گوید تا غانم در عباسیه بغداد احساس کند گویا در هند است و با هم شهری‌ها و آشنایان خودش گفتگو می‌نماید. آری، **كُلُّ ذَلِكَ بِكَلَامِ الْهِنْدِ.**

اما آن چه مربوط به گوینده است مجال و توضیح بیشتری لازم دارد که مناسب با این نوشتار به آن می‌پردازیم. از مجموع آثار رسیده استفاده می‌شود که خاندان رسالت ﷺ آگاهی به همه زبان‌ها داشته و مکرر در مکرر با هر کسی به زبان خودش گفتگو کرده‌اند که چه بسا مدارکمان در این زمینه به حدّ تواتر برسد، بلکه حتی آگاهی به زبان غیر انسان‌ها داشته‌اند و با هر موجودی به زبان خودش سخن می‌گفته‌اند. سرّ مطلب در حدیثی آمده است:

ابوصلت هروی گوید: حضرت رضا ﷺ با همه مردم به زبان خودشان صحبت می‌کرد و فصاحت و آگاهی‌اش در هر زبان و لغتی از همه بیشتر بود. روزی به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا من از آگاهی شما به این همه لغات و زبان‌ها تعجب می‌کنم، با این همه اختلافاتی که دارند. حضرت فرمودند: ای ابوصلت من حجّت خدا بر همه خلق هستم.

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَتَّخِذَ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ لُغَاتِهِمْ.

و سنت و روش حق این چنین نیست که کسی را حجّت بر جمعی قرار دهد در حالی که لغت و زبان آنان را نداند.^۱

در قرآن شریف هم صریحاً آگاهی داوود و سلیمان علی نبینا و آله و
علیہما السلام نسبت به منطق پرندگان ذکر شده است.

﴿عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ﴾^۱

حال با توجه به این که مقام و منزلت و کمال و مرتبت این
خاندان بر اساس آثار مسلم، فوق همه انبیا و رسولان است، پذیرش
آگاهی حضراتشان به همه لغت‌ها و زبان‌ها سهل است و آسان، و جای
هیچ گونه تأملی نیست.

همین حقیقت با تفصیل بیشتری در دیگر حدیثی از امام
یازدهم علیه السلام آمده است:

نصیر خادم گوید: مکرّر می‌شنیدم حضرت عسکری علیه السلام با هر
کدام از غلامان خود، رومی، ترک و صقالبه به زبان خودشان
صحبت می‌کرد و من تعجب می‌کردم. با خود می‌گفتم: این آقا در
مدینه به دنیا آمده و تا پدر پزرگوارش از دنیا رفته با کسی هم
تماس و ارتباط نداشته، این لغات و زبان‌ها را از کجا می‌داند؟
همین که این معنی از قلبم گذشت و این حدیث نفسانی را
نمودم، رو به من کردند و فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ يَبْنِي حُجَّتَهُ مِنْ بَيْنِ سَائِرِ خَلْقِهِ وَ أَعْطَاهُ مَعْرِفَةَ كُلِّ شَيْءٍ،
فَهُوَ يَعْرِفُ اللُّغَاتِ وَ الْأَنْسَابَ وَ الْحَوَادِثَ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ
بَيْنَ الْحُجَّةِ وَ الْمَخْجُوجِ فَرْقٌ.^۲

حق تعالی حجتش را از میان همه خلقت آشکار نموده و به او معرفت و شناخت همه چیز را ارزانی داشته، پس او همه لغت‌ها و زبان‌ها را می‌داند و از نسب‌ها و حوادث باخبر است، و اگر چنین نباشد میان حجت و محجوج - حجت و کسانی که تحت شعاع حجت حجتند - تفاوتی نخواهد بود.

آری، اگر می‌بینیم غانم هندی می‌گوید پیوسته حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با من به زبان هندی سخن می‌گفت هیچ تعجبی ندارد. حق تعالی به حضراتشان آشنایی به همه زبان‌ها و لغات، و معرفت و شناخت همه حقایق را ارزانی داشته است. چه بسا مهم‌تر از هندی سخن گفتن حضرت، خبر دادن آن وجود مقدس است به ابوغانم از همه آن چه در این مدت برای او اتفاق افتاده و گفت و شنود داشته که می‌گوید:

ثُمَّ أَخْبَرَنِي بِمَا تَجَارَيْنَا.

سپس آن حضرت به من خبر داد از همه جریاناتی که روی داده بود و تمامی حوادثی که اتفاق افتاده بود.

چرا چنین نباشد؟ عین الله همه حقایق را می‌بیند و لسان الله به همه زبان‌ها سخن می‌گوید. خوب است عزیزان برای آشنایی بیشتر با کمالات این خاندان به حقایقی که در کتاب جامعه در حرم آورده‌ایم، مراجعه نمایند^۱ که این جا بیش از این مجال نیست.

۱. جامعه در حرم شرح مبسوط و مفصلی است که به سبک و روش خاصی بر

جهت دیگری که در این دیدار مورد عنایت است، عنایت و لطفی است که آن وجود مقدّس با اعطاء صرّه و کیسه‌ای که حاوی دینار و درهم بوده به ابوسعید نموده‌اند و اکرام را صاحب کرم به اتمام رسانده است و با منع از حجّ در آن سال، سلامتی او را از آفات فراهم آورده‌اند. می‌بینیم در یک شرف‌یابی آن مظهر اتمّ اسماء و صفات حق و مرآت و مجلای کمالات ربّ، چه گونه همهٔ شوون جناب غانم هندی را مورد لطف و عنایت قرار می‌دهد که شأن امام و حجّت همین است.

دل‌ریایی همه آن نیست که عاشق بکشند

خواجه آن است که باشد غم خدمت کارش

آن سفرکرده که صد قافله دل همراه اوست

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

اگر از وسوسهٔ نفس و هوئی دور شوی

بی‌شکی راه ببری در حرم دیدارش^۱

با یک دنیا تأثر و اندوه و عالمی حسرت و فسوس از محرومیت

خود، خطوط پایانی این نوشتار را رقم می‌زنم و با خود زمزمه دارم:

تو مپندار که من بی‌تو توانی دارم

یا که در دوری تو صبر و قراری دارم

زیارت شریفهٔ جامعهٔ کبیره نوشته‌ایم.

۱. دیوان حافظ از غزل ۲۴۵.

تو که چشمت همه ناز است و نگاهت همه مهر

بسه نگاهی ز تو ای مهر نیازی دارم

تو که در کنج لب آب حیاتی داری

تشنه کامم من و زان چشمه بقایی دارم

تو که سر تا به قدم لطف و صفا و مهری

بی جهت نیست به وصل تو شتابی دارم

تو که ای دوست دلم را به نگاهی بردی

من بی دل به نگاه تو نگاهی دارم

نیمه شب سلسله موی دل آویز تو را

در نظر آرم و خوابم که خیالی دارم

چه شود نیمه شبی دامن وصلت گیرم

آرزویم همه این است که خوابی دارم

«مجتبی» نیمه شبی گفت به آن یار قدیم

تو مپندار که من بی تو توانی دارم^۱

امید است عنایات خاصه و الطاف کامله و تامة آن کلمة الله

التامة از پس پرده غیبت شامل حال همه ما گردد، و در سایه آن لطف

و مرحمت بیش از پیش به انجام همه وظایف عصر غیبت و تحصیل

خشنودی و رضایت آن صاحب مکرمت موفق گردیم، هر چند از

دیدارش محرومیم.

محبوب من و حبیب من کو؟
بیمار شدم طبیب من کو؟
از نعمت وصل بی نصیبم
از بهر خدا نصیب من کو؟
زود از تو جدا شدم ندانم
کان دولت عنقریب من کو؟
ای تازه گل از نسیم گاهی
می‌پرس که عنلیب من کو؟
«فیضی» که ز کوی تو سفر کرد
یک بار بگو غریب من کو؟^۱

شنبه بیست و دوم شعبان المعظم ۱۴۲۷

۱۳۸۵/۶/۲۵

مشهد مقدّس - سید مجتبی بحرینی

کتابنامه

در این نوشتار پس از قرآن کریم از این کتاب‌ها بهره برده‌ایم:

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| آشفتة تهرانی | آدینه‌ها بی تو |
| عبدالله علائلی | الإمام الحسين |
| شیخ طوسی - محمد بن الحسن | الامالی |
| حسن بن علی الیزدی | انوار الشهادة فی مصائب عترة الطاهرة |
| محمد حسین الاصفهانی | الانوار القدسیة |
| سید مجتبی بحرین | با پسر در سكرات مرگ |
| علامه مجلسی - محمد باقر بن محمد تقی | بحار الانوار |
| تقی الدین ابراهیم الكفعمی | البلد الامین |
| شیخ اسماعیل حقّی | تفسیر روح البیان |
| محمد بن شیخ علی | تفسیر شریف لاهیجی |
| عبدالله مامقانی | تنقیح المقال |
| سید مجتبی بحرینی | جامعه در حرم |
| سید بن طاووس - رضی الدین علی بن موسی | جمال الاسبوع |
| محمد تقی الفقیه العاملی | حجر و طین |

	دیوان اقبال لاهوری
	دیوان اوحدی مراغی
	دیوان حافظ
	دیوان صائب
	دیوان صفای اصفهانی
	دیوان فیضی هندی
	دیوان مفتقر
	دیوان همام تبریزی
محمد بن جریر الطبری	دلایل الامامه
ابوالحسن شعرانی	دمع السجوم - ترجمه نفس المهموم
جبران مسعود	الرائد
سید مجتبی بحرینی	سوگند به نور شب تاب
شیخ طوسی - محمد بن الحسن	الغیبه
حسن عمید	فرهنگ عمید
محمد جواد مشکور	فرهنگ فرق اسلامی
محمد بن یعقوب کلینی	کافی - اصول
جعفر بن محمد بن قولویه	کامل الزیارات
شیخ صدوق - محمد بن علی بن بابویه	کمال الدین
فرهاد میرزا	ق مقام زخار
جلال الدین محمد بلخی رومی	مثنوی
خاقانی شروانی	مثنوی تحفة العراقین
فخر الدین طریحی	مجمع البحرین

حسن بن سليمان الحلبي

علامه مجلسي - محمد باقر بن محمد تقی

علي نمازی شاهرودي

سيد بن طاووس - رضی الدين علي بن موسى

شيخ طوسي - محمد بن الحسن

شهاب الدين ياقوت بن عبدالله الحموي

محدث قمي - عباس بن محمد رضا

ابي جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب

سيد بن طاووس - رضی الدين علي بن موسى

ابوالحسن مرندی

مختصر بصائر الدرجات

مرآة العقول

مستدرکات علم الرجال

مصباح الزائر

مصباح المتهدد

معجم البلدان

مفاتيح الجنان

مناقب آل ابي طالب

اللهوف في قتلى الطفوف

نور الانوار

سایر آثار مؤلف در همین زمینه

سوگند به نور شب تاب - شرح دعای شب نیمه شعبان
سلام بر پرچم افراشته - شرح سلام‌های زیارت آل یس
تورا گواه می‌گیرم - شرح یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس

حدیث قبل از میلاد

حدیث شب میلاد

حدیث بعد از میلاد

حدیث پنج سال کودکی

حدیث غیبت و سفارت

حدیث دو سفیر - پدر و پسر

حدیث سرداب

حدیث سفیران - سومین سفیر

حدیث آخرین سفیر

حدیث دیدارها - دیدار در مکه

و به زودی ان شاء الله

حدیث پسران مهزیار

و در دیگر زمینه‌ها

جامعه در حرم - شرح زیارت جامعه کبیره

با پسر در سکرات مرگ

ده پگاه با پیکر

لباس نادرخته و نماز بی حمد و سوره

ملک نقاله

خانه دو متری

شهر خاموشان و دیار باهوشان

سرای بیم و امید

اتاق امتحان

و به زودی ان شاء الله:

خواب نوعروس

این جا مدینه است

این جا مکه است

این جا مشاعر است